

# جلوہٴ نابِ ظہورِ محمدیؐ

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»

" قل يا ملاء الفرقان اسمعوا نداء الرّحمن فى طور العرفان انه

يقربكم اليه ويهدىكم الى صراطه المستقيم "

## آنچه در این صفحات نگاشته شده :

- مقدمه (افتخارات تمدن اسلامی)
- پیش گفتار
- اسلام و عقیده برابری
- مجملی بر طالع جمال محمدی
- اصول در دیانت جمال محمدی
- محمدی مقام و مرتبت جمال محمدی
- راجع به حضرت رسول اکرم
- راجع به مقام ولایت و ائمه اطهار علیهم السلام
- راجع به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
- عاشورا و الگوگیری
- زیارت نامه حضرت سیدالشهداء نازل از حضرت بهاء الله
- اعتراضات وارده بر جمال محمدی
- منابع و مراجع

## افتخارات تمدن اسلامی

قرن ها پیش، زمانی که هنوز تمدن فعلی غرب سر بر نکشیده بود، تمدن اسلامی هنر، شکوه و جلال خود را به رخ جهانیان می کشید. تمدنی پرافتخار با نام های بلند آوازه، معماری دلنشین شهرها، اصول حکومتی، اخلاق<sup>1</sup> و ... به برکت بعثت نبی مکرم اسلام (ص) بود که علم و دانش عمومی شد و از انحصار شاهزادگان، موبدان و درباریان درآمد. حکومتی مبتنی بر عدل و داد و مردم سالاری دینی برپا شد که به فرموده قرآن، «لیقوم الناس بالقسط» پیامبران با دلیل و برهان و معجزه و کتاب آمدند تا مردم خود به پاخیزند و قسط و عدالت جاری سازند.

باری چهره زشت فقر علمی و اقتصادی بر زندگی مسلمین سایه افکن نبود و چه شاعران و نویسندگان حکیمان و دانشمندان که نامشان تاریخ بشریت را از این رو به آن رو کرده اسم هایی که هنوز پس از گذشت قرون صاحب افتخارند. در آن دوره ای که وزیران از دانشمندان بودند و حکیمان مشاوران ایران، اما پس از قرن دهم به تدریج این تمدن با عظمت رو به افول گذاشت. جنگ های صلیبی و سقوط اندلس که باعث شد دنیای غرب با تمدن پیشرفته دنیای اسلام آشنا شود و آهسته آهسته وارد قلمرو مسلمانان شدند. نفوذ استعمار طی دو قرن در سراسر دنیای اسلام، آمیختن خرافات با واقعیات دینی، ایجاد اختلاف و تفرقه بین مذاهب مختلف اسلامی، تمسخر کردن علم و دانش و حقیر شمردن علما و فلاسفه همه و همه دلایل افول این تمدن بزرگ بود. تمدنی که از هند در مرزهای چین شروع می شد و در اندلس در شمال اسپانیا و جنوب فرانسه خاتمه می یافت و در طول دو قرن 16 و 17 تا اواسط قرن 18 میلادی تسلط استعمار بر کشورهای اسلامی به جایی رسیده بود که باور کنند ناتوانند و هیچ توانی برای هم پایی با تمدن غرب دیگر وجود ندارد. زمانی که تعصب و خرافات در کشورهای اسلامی رخنه کرده بود و غرور به گذشته ای درخشان، درخت تنومند تمدن های اسلامی را با تمام افتخاراتش رو به نابودی می برد.

اما در دو قرن اخیر مشاهده می شود که یک رشته تغییرات و انقلابات و پیشرفتهای عظیم انسانی در زمینه های فرهنگی، اجتماعی و مدنی، سیاسی، علمی و فنی، اقتصادی و ... همراه ظهور دیانت بهائی بوجود آمد که کل حاکی از خروج جامعه بشری از دوران طفولیت و ورود او به دوران بلوغ میباشد

---

فخری (1991م) در روایت خود از اخلاق اسلامی، آن را به 4 بخش تقسیم کرده، اخلاق نقلی (scriptural morality) کلامی، فلسفی و دینی، که پی برده می شد اخلاق در جهان اسلام را می توان از گستره این مطلب یافت که بخش جدا نشدنی از این دین است

در تمثیلی از لووی (Lowie) اگر از آغاز دوره پانصد هزار ساله ای را برای تکامل انسانی فرض کنیم و دوره گذشته را تشبیه به عمر انسانی صد ساله نماییم ، باید گفت جامعه بشری مدت 85 سال در کودکانستان ماند و ده سال در دبستان عمر گذراند و سپس در قرون اخیر با خیزشی از مراحل دبیرستانی و دانشگاهی گذشت [1]

این حقیقت در احادیث اسلامی نیز مذکور است . به عنوان نمونه در جلد 13 بحار الانوار مجلسی از امام جعفر صادق نقل شده است که علم 27 حرف است ؛ همه آنچه رسل آورده اند دو حرف بوده است و مردم تا حال جز این دو حرف را نشناخته اند ، پس از آن که قائم ما قیام کند 25 حرف بقیه را خارج میسازد و با دو حرف قبلی بین ما نشر می دهد [2] و نیز :

برای هر علمی 70 وجه وجود دارد و بین مردم جز یک وجه موجود نیست ، و زمانی که قائم قیام کند باقی وجه را بین مردم رواج خواهد داد [3]

در متون یهودی و مسیحی و زرتشتی نیز مشابه بشارات مزبور ذکر گشته است؛ چنان که در کتاب اشعای نبی باب 11 می فرماید :

"در روز موعود جهان از معرفت خداوند پر خواهد شد؛ مثل آب هایی که دریا را می پوشاند[4]

پس باید پرسید کسانی که روح ناامیدی را در مردم می دمند و امیدی به آینده روشن ندارند و مقاومت و شادابی این جوانه تازه رویده را نمی بینند که چگونه در مقابل ناملایمات و سختی ها ، سنگ اندازی ها و جهالت ها و دشمنی دشمنان ، خود را می خواهد که حفظ کند و این افراد چه در داخل و چه در خارج ، چه در لباس دوست و چه در خدمت دشمن چرا همه یک هدف را دنبال می کنند که آن خشکاندن ریشه های این دین مبین است ؟

دیانتی که بنای آن وحی است. هدف آن وحدت عالم انسانی و خدمت به نوع بشر که در همه ابعاد وجودیش است و ابزارش علم و خرد است. علمی که در خدمت انسان و بر جنبه وحی شکل گرفته است. نه علمی که انسان در خدمت اوست و بر جنبه نفسانیت و خوی حیوانی انسان رشد کرده است. علمی که سعادت همه جانبه بشر را محقق می کند، دنیا را آباد می کند و آخرت را هم . پس ما باید بدانیم و بررسی کنیم که در این هنگامه عظیم در کجا قرار گرفته ایم و چه نقشی را در مقابل افکار و عقاید دیگران که خود آن ها نیز از تعصبات و تقلید ناشی می شود، ایفا می کنیم؟؟ و چرا نمی خواهیم که در مقابل این گونه تفکرات ناشی از تقلید و تبلیغات سوء کمی خود را به زحمت تفکر بیاندازیم؟ آیا درکمان از شرایط زمان صحیح است و راه را درست انتخاب کردیم و هدفمان را آیا ما می دانیم که تمدن های بزرگ را انسان های بزرگ می سازند؟

## پیش گفتار

در موقعیتی که تهمت‌ها و شایعات مختلف دربارهٔ دیانت بهایی مبنی بر اینکه مخالف و حتی دشمن اسلام هستند و یا اینکه برای تفرقه انداختن و نابودی اسلام تلاش می‌کنند، با شدتی بی‌سابقه منتشر می‌گردد لذا برآن شد، رساله حاضر را که از آثار و منابع بهائیان تدوین گردیده، تقدیم شود تا بعد از مطالعه این رساله اهل وجدان و انصاف دریابند که بهائیان جهان به دیانت اسلام تعلق شدید داشته و دارند و مقدسات اسلامی را شریف و جلیل می‌شمرند و استغفرالله منکر رسول خدا (ص) و ائمه هدی نبوده نیستند و این تهمت‌ها و شایعات فقط به منظور انزجار مسلمانان از بهائیان جعل و نشر گردیده و بر این یقین افزوده شود که حضرت بهاءالله که شارع و مؤسس دیانت مستقلة بهائی هستند و حضرت عبدالبهاء که مبین و مثل اعلاي این دیانتند و حضرت شوقی ربانی که ولی منصوص امر بهائی می‌باشند عظمت شأن و رفعت مقام رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام علی الخصوص حضرت علی ابن ابی طالب و حضرت سیدالشهداء حسین بن علی را به روشن‌ترین بیان، شرح فرموده‌اند که برای مزید استحضار خوانندگان عزیز بعضی از بیانات ایشان من باب نمونه و همراه با تاریخچه مختصری از حیات جمال محمدی (ص) در این اوراق نقل می‌گردد.

متحری و متعالی باشید

مثل الان - مثل همیشه

طهران 1387

برای بدست آوردن ارزش تمدنی که پیامبر اسلام (ص) بنیانگذار آن بود لازم است ولو در حد اجمال با اوضاع دو محیط آشنا شویم

1- محیطی که اسلام در آنجا پدیدار شد

2- محیط بیرون از اسلام

باری اسلام، دینی که پرچم تمدن را بر فراز منطقه وسیعی از کره ارض، از غرب آفریقا گرفته تا جزایر اقیانوس آرام در شرق و از چین روسیه در شمال گرفته تا شرق آفریقا در جنوب افراشته است اسلام تعبیر تازه‌ای از دین ارائه داد که درک و فهمش برای همه آسان بود، مبانی اخلاقی را تقویت نمود، احساس آگاهی بیشتری نسبت به تساوی انسان‌ها بوجود آورد و برای اولین بار در تاریخ ادیان راهنمایی‌هایی برای اداره امور مملکت ارائه نمود.

در رابطه با محیط اول می‌توان گفت: مردم این سرزمین قومی چادرنشین بودند که از طریق زراعت و داد و ستد زندگی می‌کردند. به دلیل همبستگی فامیلی، خشونت و خونریزی در ارتباط با تعصب خانوادگی در بین این قبایل بسیار رایج بود و بطور کلی مردمانی وحشی و درنده‌خو بودند، بردگی در بین آن‌ها مرسوم و زن دارای موقعیتی بسیار حقیر بود بطوریکه نوزادان دختر را برای آنکه باری بردوش خانواده نشوند زنده بجا نمی‌سپردند هرچند که اعراب ابتدا «الله» خدای ابراهیم را به عنوان خدای بزرگ پرستش می‌کردند ولی در طول قرون این اعتقاد با آداب و شعائر مشرکین در هم آمیخته شده بود، بطوریکه در قرن هفتم میلادی در مکه در حدود 360 بت عبادت می‌شد که از مهمترین آنها می‌توان به «منات» و «غری» و «لات» اشاره کرد. وجود بت‌خانه‌های متعدد این شهر را مرکز زیارت ساخته بود که این امر برای ساکنانش نیز از نظر تجاری بسیار اهمیت داشت.

حضرت عبدالبهاء در خصوص آن دوران می‌فرماید:

این قبائل و عشائر عرب در نهایت توخس و درندگی بودند که برابر و متوحشین امریکا نزد اینها افلاطون زمان بودند. زیرا برابر امریکا اولادهای خویش را زنده زیر خاک نمی‌نمودند اما اینها دختران خویش را زنده زنده زیر خاک می‌کردند و می‌گفتند که این عمل منبعث از حمیت است و بان افتخار مینمودند. مثلاً اکثر مردان بن خویش تهدید مینمودند که اگر دختر

از تو متولد شود ترا بقتل رسانم حتی الی الآن قوم عرب از فرزند دختر استیحا ش کنند. و همچنین یک شخص هزار زن میبرد اکثرشان بیش از ده زن در خانه داشتند. و چون این قبائل جنگ و پرخاش با یکدیگر مینمودند هر قبیله که غلبه میکرد اهل و اطفال قبیله مغلوبه را اسیر مینمود و آنها را کنیز و غلام دانسته خرید و فروش مینمودند. و چون شخصی فوت مینمود و ده زن داشت اولاد این زنان بر سر مادران یکدیگر میتاختند و چون یکی از این اولاد عباي خویش را بر سر زن پدر خود میانداخت و فریاد مینمود که این حلال منست فوراً بعد این زن بیچاره اسیر و کنیز پسر شوهر خویش میشد و آنچه میخواست بز ن پدر خود مینمود میکشت و یا آنکه در چاهی حبس میکرد و یا آنکه هر روز ضرب و شتم و زجر میکرد تا بتدریج آن زن هلاک میشد بحسب ظاهر و قانون عرب مختار بود. و حقد و حسد و بغض و عداوت میان زنان یک شوهر و اولاد آنها واضح و معلومست و مستغنی از بیان است. دیگر ملاحظه کنید که از برای آن زنان مظلوم چه حالت و زندگانی بود. و از این گذشته معیشت قبایل عرب از نهب و غارت یکدیگر بود بقسمی که این قبائل متصل با یکدیگر حرب و جدال مینمودند و همادیکگر را میکشتند و اموال یکدیگر را نهب و غارت میکردند و زنان و کودکان را اسیر مینمودند و به بیگانگان میفروختند. چه بسیار واقع که جمعی از دختران و پسران امیری در نهایت ناز و نعمت روز را شب نمودند ولی شام را در نهایت ذلت و حقارت و

اسارت صبح کردند دیروز امیر بودند و امروز اسیر دیروز بانو بودند و امروز کنیز. [5]

اما در رابطه با محیط دوم: تاریخ ایران و روم را به عنوان درخشانترین نقاط آبروز عالم به ما معرفی می کند در این ایام این دو دولت (روم شرقی و ایران ساسانی) بر قسمت اعظم دنیای متمدن آن روز حکمرانی داشتند. از دیرباز برای تسلط و حکمرانی جهان در جنگ و ستیز بودند [6] اما در مورد ایران آن زمان با پرچم درفش کویانی می توان گفت که سرزمین و حکومتی تجمل پرست بودند که وضع اجتماعی آنان نیز به هیچ وجه بهتر از وضع سیاست و دربار نبود حکومت طبقاتی که از دیرزمان در ایران وجود داشت، در عهد ساسانیان به شدیدترین وجهی درآمده بود طبقات اشراف و روحانیون (زرتشتی) کاملاً از طبقه های دیگر ممتاز بودند و حق تحصیل نیز ویژه طبقات ممتاز بود [7] از دیگر وجوه می توان به آسفتگی در حکومت چه از لحاظ اجتماعی و یا مذهبی و یا نظامی می توان اشاره کرد که داورى تاریخ درباره پادشاهان ساسانی اشاره به سیاست خشنی دارد که به زور شمشیر می خواستند مردم را مطیع خود سازند [8]

شاعر دانشمند، نظامی گنجوی اوضاع را چنین ترسیم می کند :

نشد اندر آن مدت دیرباز	به تاج رسالت سري سرفراز
به محراب طاعت قدي خم نشد	کسي در عبادت مصمم نشد
نزد کس به راه شریعت قدم	نشد چشم کس تر ز اشک ندم
چنین بود اوضاع عالم خراب	که ناگه برآمد برون آفتاب



کعبه مکرمه سنگستان بود و دور از آبادی صحرائش وادی غیر ذی زرع بود و ریگ زار بسیار گرمی لکن چون نسبت بحق یافت یعنی موطن حضرت رسول علیه السلام بود قبله آفاق گشت و مطاف مقربین و مخلصین درگاه کبریاء هر سال صد هزاران نفوس مؤمنه از دیارهای بسیار دور بجان و دل و قدم میشتافتند تا آنکه مدینه مبارکه را طواف کنند و زیارت نمایند مگه ملجأ عالمیان شد و ملاذ آدمیان چون وطن سرور کائنات بود. [9]

حضرت محمد در سال 570 میلادی در مکه متولد شد قبل از تولد یا به روایاتی اندکی بعد از تولد پدرشان، عبدالله فوت کرد و در سن 6 سالگی نیز مادرشان، آمنه نیز بدرود حیات گفت. بعد از آن، پدر بزرگ و بعد عموی مکرم آن حضرت سرپرستی حضرت را به عهده گرفتند تا در سال 594 میلادی با خدیجه ازدواج کرد در این دوران (نوجوانی و جوانی) راست گفتاری و امانت داری و حسن عمل آن حضرت در معاملات، وی را یکی از بنام‌های اعراب قرار داده بود تا اینکه در سال 610 میلادی در ضمن یکی از توقف‌هایشان در کوه حرا که غالباً برای عبادت و تفکر بدان جا می‌رفتند آواز سرودش را با گوش

هوش بشنید که می فرمود «اقرء باسم ربك الذي خلق. خلق الانسان من علق. اقرأ و بك الاكرام الذي علم بالقلم. علم الانسان ما لم يعلم [10] یعنی "بخوان به نام پروردگارت که جهان را هستی بخشید و آدمی را از خون آفرید. بخوان و پروردگارت تو از همه بخشنده تر است اوست کسی که نوشتن را بوسیله قلم تعلیم داد و به انسان آنچه را نمی دانست آموخت."

حضرت محمد ابتدا دچار شك و تردید شد و هنگامی که در خانه در حال استراحت بودند ناگهان از خواب برخاستند زیرا ندای یزدان را دگر بار با گوش جان شنید که فرمود :

يا ايها المدثر قم فأنثر و ربك فذكر و ثيابك فطهر و الرجم فاهجر و لانمس تستكثر و لربك ناصر [11]

"ای گلیم به خود پیچیده ، برخیز و آدمیان را از عذاب هشدار ده و پروردگارت را به بزرگی یاد کن و جامه خود را پاکیزه نما و از گناه بپرهیز و آرزوی بیشتر خواستن را از سر بدور کن و در راه خدا شکبیا باش."

حضرت محمد تا 3 سال تمام به دعوت سرّی پرداخت و عده‌ای مخفیانه به آیین اسلام گرویدند. اولین این افراد که رسالت آن حضرت را تصدیق کردند خدیجه و اولین مرد هم حضرت علی (ع) بودند و از دیگر افراد می توان به ابوبکر و یا حتی ابوسلمه و زید بن حارثه اشاره داشت

حضرت بهاء الله می فرمایند :

در ظهور رسول روح ما سویه فداه علمای مکه و مدینه در سنین اولیه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسیکه ابداً اهل علم نبودند بایمان فائز شدند. قدری تفکر فرمائید بلال حبشی که کلمه ای از علم نخوانده بود بسماء ایمان و ایقان ارتقا نمود و عبد الله اُبی که از علما بود بنفاق برخاست راعی غنم بنفحات آیات بمقرّ دوست پی برد و بمالک امم پیوست و صاحبان علوم و حکم ممنوع و محروم اینست که میفرماید حتی یصیر اعلیکم اسفلکم و اسفلکم اعلیکم و مضمون این فقره در اکثر کتب الهیه و بیانات انبیا و اصفیا بوده [12]

و می فرمایند :

ملاحظه در زمان رسول نما که بعد از ظهور آن نیر اعظم جمیع علماء و ادباء و حکماء از آن شریعه عرفان رحمن محروم ماندند و ابو ذر که راعی غنم بود بمجرد اقبال یعنی متعال بحور حکمت و بیان از قلب و لسانش جاری و حال جمیع علما را نزد ذکرش خاضع مشاهده مینمائی و حال آنکه در اول امر احدی باو اعتنا نداشتند تعالی القادیم ذوالفضل العظیم آنه هو الحاکم علی ما اراد و آنه لهو المقتدر القدیر [13]

تا پس از 3 سال اراده خداوند بر آن قرار گرفت که حضرت محمد نزدیکان خود را به سوی توحید دعوت نماید. «و أندر عشيرتك الأقرين و اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين . فان عصوك فقل : اني بريء مما تعملون» [14]

"خویشاوندان نزدیک خود را هشدار ده و در برابر پیروان مؤمن خویش فروتن باش. اگر ترا فرمان نبرند بگو: من مسئول آنچه شما می‌کنید نمی‌باشم ."

در مرحله دوم دعوت پیامبر ، فرمان وحی رسید که « فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشركين انا كفييناك المستهزئين» [15]

" پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی پرتاب که ما تمسخرکنندگان را برطرف خواهیم کرد"

زان پس حضرت محمد (ص) آشکارا به تبلیغ آئین یکتاپرستی پرداخت و بت پرستان را به سوی خداوند یگانه دعوت نمود.

حضرت عبدالبهاء میفرماید :

نیر حضرت رسول طلوع نمود ولی در یک بیابانی شن زار خالی از آب و علف که از سطوت ملوک دور بود و قوه عظیمه مفقود .... حضرت بقوه قاهره امر الله را بلند نمود و این معلوم است که هر نفسی که قوه قاهره بیند فوراً خضوع کند و خاشع گردد هر عاصی فوراً مطیع شود. اگر انسانی را هزار کتاب نصایح بخوانی متأثر نشود دلالت کنی و بیاناتی نمائی که در سنگ تأثیر نماید در او ابدأ اثر نکند بجزئی قوه قاهره چنان متأثر شود که فوراً خاضع و خاشع گردد و امتثال امر نماید.

حضرت بقوه قاهره امرشانرا بلند کردند و علمشانرا برافراختند و شریعت الله انتشار یافت. [16] ولی این جریان به نحو روز افزونی موجب نگرانی افراد ثروتمند و متنفذ شهر گردید که وجود رسول الله را تهدیدی احتمالی برای منافع خود که از راه زیارت بت‌خانه‌ها تأمین می‌شد می‌دانستند. آن‌ها سعی کردند که ابتدا با استهزاء و سپس با رشوه او را از این منظور منصرف نمایند. ولی وقتی این روش مؤثر واقع نشد به تهدید و خشونت متوسل شدند به خصوص یاران آن حضرت مانند بلال حبشی عمار یاسر و همسرش. عبدالله بن مسعود را تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار دادند

حضرت بهاء الله درباره شدت مشقات وارده بر حضرت رسول می فرماید :

حضرت خاتم الانبیاء روح ما سواه فداه از مشرق امر الهی ظاهر و با عنایت کبری و فضل بی منتهی نای را به کلمه مبارکه توحید دعوت مینمودند و مقصود آنکه نفوس غافله را هدایت فرمایند و از شرک نجات بخشند و لکن قوم بر اعراض و اعتراض قیام کردند و وارد آوردند آنچه را که معشر انبیاء در جنت علیاء نوحه نمودند [17]

و نیز می فرماید :

در خاتم انبیاء روح ما سواه فداه تفکر نمائید . چون آن نیر حقیقی به اراده الهی از افق حجاز اشراق نمود احزاب اعراض نمودند و بر سفک دم اطهرش قیام کردند . وارد شد بر آ « حضرت آنچه را که عیون ملاء اعلیٰ گریست و افتاده مخلصین و مقربین محرق گشت . باید در سبب و علت و اعتراض تفکر نمود [18]

قریش برای مقابله با پیامبر خدا و مسلمانان از راه‌های مختلفی وارد شدند که برخی از آنها و حوادث این دوران عبارتند از:

- اقدام جهت بازگرداندن مهاجرین از حبشه که با عدم موافقت پادشاه با اخراج مهاجرین روبه‌رو شد
- مراجعت گروه اولیه مهاجرین به سبب انتشار خبری دروغین
- ورود گروه محققان مسیحی حبشه به مکه
- مفرگوهی از مشرکین به مدینه برای ملاقات با یهودیان
- تهمت های ناروا به پیامبر اسلام
- اندیشه مقابله با قرآن
- تحریم شنیدن آیات قرآن
- جلوگیری از اسلام آوردن افراد
- و محاصره اقتصادی که به مدت 3 سال در دره شعب ابوطالب انجامید

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

در زمان محمد علمای قریش خواستند نورانیت حضرت محمد را از انتشار منع کنند \* جمیع فتویٰ بر قتل او دادند و نهایت اذیت را بر او وارد آوردند و بقوه شمشیر خواستند آن بنیان عظیم را هدم نمایند. آیا هیچکس توانستند مقاومت نمایند عاقبت مغلوب شدند و نورانیت امر الهی آفاق را احاطه کرد \* جمیعشان مانند اردوی شکست خورده از میدان در رفتند کلمه الله نافذ شد شریعت الله منتشر گشت تعالیم الهیه آفاق را احاطه کرد نفوسیکه در ظل حق بودند مثل ستاره از افق سعادت کبری درخشیدند [19]

ومی فرمایند :

چنانکه اصحاب حضرت رسول علیه السلام در مکه خانمان بتاراج دادند و فراراً هجرت بمدینه نمودند در مدینه در نهایت فقر و فاقه آیامی میگه‌راندند کار بجائی رسید که در محاربه خندق قوتی جز آب نماند نفس مبارک حضرت از شدت جوع

سنگ بر احشاء مبارک میبستند شبهه نیست که این فقر فخر بود و موهبت ربّانی زیرا از عقب غنای مطلق داشت و مورث ثروت ابدی و علیک البهاء الابهی [20]

و نیز می فرمایند :

سیزده سال بلائی نماند که از دست این قبائل نکشید بعد از سیزده سال خارج شد و هجرت کرد ولی این قوم دست برنداشتند جمع شدند و لشکر کشیدند و بر سرش هجوم نمودند که کلّ را از رجال و نساء و اطفال محو و نابود نمایند . در چنین موقعی حضرت محمد مجبور بر حرب با چنین قبائلی گشت این است حقیقت حال . ما تعصب نداریم و حمایت نخواهیم ولی انصاف میدهیم و بانصاف میگوئیم . شما بانصاف ملاحظه کنید اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بود در بین چنین قبائل طاغیه متوحشه و سیزده سال با جمیع حواریین تحمل هر جفائی از آنها میفرمود و صبر میکرد و نهایت از وطن مألوف از ظلم آنان هجرت به بیابان مینمود و قبائل طاغیه باز دست برداشته تعاقب میکردند . و بر قتل عموم رجال و نهب اموال و اسیری نساء و اطفال میپرداختند آیا حضرت مسیح در مقابل آنان چه نوع سلوک میکردند ؟ این اگر بر نفس حضرت وارد عفو و سماح مینمودند و این عمل عفو ، بسیار مقبول و محمود ولی اگر ملاحظه میکرد که ظالم قاتل خونخوار جمعی از مظلومانرا قتل و غارت و اذیت خواهد کرد و نساء و اطفال را اسیر خواهد نمود البتّه آن مظلومانرا حمایت و ظالمانرا ممانعت میفرمود ، پس اعتراض بر حضرت محمد چیست ؟ اینست که چرا با اصحاب و نساء و اطفال تسلیم این قبائل طاغیه نگشت ؟ و ازین گاهشته این قبائل را از خلق و خوی خونخواری خلاص کردن عین موهبت است و زجر و منع این نفوس محض عنایت است . مثالش اینست که شخصی قَدَح سَمّی در دست دارد و نوشیدن خواهد یار مهربان آن قَدَح را بشکند و خورنده را زجر نماید و اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بودند البتّه رجال و نساء و اطفال را از دست این گرگان خونخوار بقوه قاهره نجات میدادند . [21]

با تشدید مخالفتها ، آن حضرت در اکتبر سال 622 بطور پنهانی و به منظور اجتناب از دسیسه دشمنان که در صدد قتل ایشان بودند، شبانه همراه با ابوبکر مکه را ترک کرده به شهر یثرب که بعدها مدینه خوانده شده حرکت کردند بطوریکه نقل شده در شب هجرت حضرت علی در بستر پیغمبر خوابید تا دشمنان سوءظن نبرند. این سفر (مکه به مدینه) مبدأ تقویم اسلامی قرار گرفت.

حضرت محمد از طریق وساطت و سازش در مدینه صلح و آرامش برقرار فرمودند بسیار سعی نمودند که این صلح و دوستی مسیحیان و یهودیان ساکن آن دیار را که گروه کوچکی بودند، در برگیرد و در همان سالها مکه را به عنوان قبله مسلمین انتخاب کردند.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

حضرت محمد با نصاری محاربه نمود بلکه از نصاری بسیار رعایت کرد و کمال حریت بایشان داد در نجران طائفه ای از مسیحی بودند و حضرت محمد گفت هر کس بحقوق اینها تعدی کند من خصم او هستم و در نزد خدا بر او اقامه دعوی کنم او امری که نوشته است در آن صریحاً مرقوم که جان و مال و ناموس نصاری و یهود در تحت حمایت خداست . اگر چنانچه زوج مسلمان باشد و زوجه مسیحی زوج نباید زوجه را از رفتن کلیسا منع کند و نباید او را مجبور بر حجاب نماید و اگر چنانچه فوت شود باید او را تسلیم قسّیس کند و اگر چنانچه مسیحیان بخواهند کلیسا سازند اسلام باید آنها را اعانت کند و دیگر اینکه در وقت حرب حکومت اسلام با دشمنان اسلام باید نصاری را از تکلیف جنگ معاف بدارد مگر بدلیخواهی خود آرزوی جنگ نمایند و معاونت اسلام کنند زیرا در تحت حمایتند ولی در مقابل این معافیت باید یک چیز جزئی در هر سال بدهند . خلاصه هفت امر نامه مفصل است از جمله صورت بعضی از آنها الی الان در قدس موجود است اینست حقیقت واقع . [22]

دشمنان پیامبر که در مکه از بقدرت رسیدن آن حضرت بیمناک بودند بمنظور تضعیف موقعیت آن حضرت شروع به جنگ و مبارزه نمودند. در طول 6 سال درگیری و نزاع 3 بار به مدینه حمله شد که همه حملات دفع گردید و دشمنان مغلوب شدند تا در سال 628 میلادی معاهده حدیبیه صورت گرفت که به مسلمانان اجازه می داد برای زیارت به مکه روند .

رفتار متعادل و مناسب آنان در ضمن مسافرت‌هایی که برای زیارت می‌رفتند قلوب مردم مکه را مجذوب دین جدید نمود بطوریکه در سال 630 میلادی اکثر مردم مکه اسلام را پذیرفتند و حضرت محمد را رهبر خود دانستند آن حضرت پس از فتح مکه عمر عمومی اعلام کرده و دستور داد تمام بت‌های شهر را از بین ببرند

حضرت محمد پیش از فتح مکه نامه‌هایی به شاهان و امیران کشورهای همسایه فرستاد و آنان را به پذیرش و قبول دین اسلام دعوت نمود. از آن جمله به هرقل امپراتور روم شرقی و خسرو پرویز شاهنشاه ایران و نجاشی پادشاه حبشه برده اند.

باری ، حضرت محمد چندی پس از بازگشت از آخرین حج خود در مکه ، در مدینه رحلت نمود و آن در سال یازدهم هجری برابر 632 میلادی بود.

منبع اصلی تعالیم حضرت محمد(ص) عبارت است از قرآن (کتاب آسمانی) و نمونه های نقل شده از شرح رفتار و گفتارهای ایشان که به "حدیث" معروف است. قرآن آیات الهی است که در طول 22 سال بر حضرت محمد نازل شده و در موقع نزول بروی هر چه که در دسترس بوده (از قبیل پوست، سنگ و استخوان) نوشته شده است . قرآن شامل 114 سوره است که در سال 650 میلادی یعنی حدود 20 سال بعد از وفات پیغمبر، تدوین شد و محتویات آن توسط اصحاب آن

حضرت تایید و تصدیق گردید و میتوان گفت اصیل ترین نوشته ایست از آیات الهی که بر مظاهر حق تا آن زمان نازل شده است .

باری از این معجزه (قرآن) بود که تحت تعالیمش جهان جهانی دگرگشت و خاورستان شرق و غرب به گلستان مبدل گشت تا تمدن های بدیع شکوفا گردد

حضرت عبدالبهاء میفرماید :

" ..... از جمله برهان حضرت محمد قرآن است که بشخص امی وحی شده. و یک معجزه از معجزات قرآن این است که قرآن حکمت بالغه است شریعتی در نهایت اتقان که روح آن عصر بود تأسیس میفرماید. و از این گدشته مسائل تاریخیه و مسائل ریاضیه بیان مینماید که مخالف قواعد فلکیه آن زمان بود بعد ثابت شد که منطوق قرآن حق بود. در آن زمان قواعد فلکیه بطلمیوس مسلم آفاق بود و کتاب مجسطی اساس ریاضیه بین جمیع فلاسفه ولی منطوقات قرآن مخالف آن قواعد مسلمه ریاضیه. لهذا جمیع اعتراض کردند که این آیات قرآن دلیل بر عدم اطلاع است. اما بعد از هزار سال تحقیق و تدقیق ریاضیون اخیر واضح و مشهود شد که صریح قرآن مطابق واقع و قواعد بطلمیوس که نتیجه افکار هزاران ریاضی و فلاسفه یونان و رومان و ایران بود باطل. مثلاً یک مسئله از مسائل ریاضی قرآن این است که تصریح بحرکت ارض نموده ولی در قواعد بطلمیوس ارض ساکن است. ریاضیون قدیم آفتاب را حرکت فلکیه قائل ولی قرآن حرکت شمس را محوریه بیان فرموده و جمیع اجسام فلکیه و ارضیه را متحرک دانسته. لهذا چون ریاضیون اخیر نهایت تحقیق و تدقیق در مسائل فلکیه نمودند و آلات و ادوات اختراع کردند و کشف اسرار نمودند ثابت و محقق شد که منطوق صریح قرآن صحیح است و جمیع فلاسفه و ریاضیون سلف بر خطا رفته بودند. حال باید انصاف داد که هزاران حکما و فلاسفه و ریاضیون از امم متمذنه با وجود تدریس و تدریس در مسائل فلکیه خطا نمایند و شخص امی از قبائل جاهله بادیه العرب که اسم فن ریاضی نشنیده بود با وجود آنکه در صحرا در وادی غیر ذی زرع نشو و نما نموده بحقیقت مسائل غامضه فلکیه پی برد و چنین مشاکل ریاضیه را حل فرماید. پس هیچ شبهه نیست که این قضیه خارق العاده بوده و بقوت وحی حاصل گشته. برهانی از این شافی تر و کافی تر ممکن نیست و این قابل انکار نه .... [23]

و نیز می فرماید :

در چنین اقلیمی بین چنین قبائل متوحشه شخصی امی کتاب آورد که آن کتاب بیان صفات الهیه و کمالات الهیه و نبوت انبیاء و شرائع الهیه و بیان بعضی از علوم و بعضی از مسائل علمیه در نهایت فصاحت و بلاغت است. از جمله میدانی که قبل از راصد شهیر اخیر در قرون اولی و قرون وسطی تا قرن خامس عشر میلاد جمیع ریاضیون عالم متفق بر مرکزیت ارض و حرکت شمس بودند و این راصد اخیر مبدأ رأی جدید است که کشف حرکت ارض و سکون شمس نموده تا زمان او جمیع ریاضیون و فلاسفه عالم بر قواعد بطلمیوس ذاهب بودند و هرکس کلمه ای مخالف رأی بطلمیوس میگفت او را تجهیل میکردند. بلی فیثاغورث و همچنین افلاطون را در آخر ایام تصور آنکه حرکت سنوی شمس در منطقه البروج از شمس نیست بلکه از حرکت ارض حول شمس است. ولی این رأی بکلی فراموش شد و رأی بطلمیوس مسلم در نزد جمیع ریاضیون

گشت. اما در قرآن مخالف رأی و قواعد بطلمیوسیه آیاتی نازل از آنجمله آیه قرآن " و الشمس تجري لمستقر لها " ثبوت شمس و حرکت محوری آن و همچنین در آیه دیگر " و كل في فلک يسبحون " "حرکت شمس و قمر و ارض و سائر نجوم مصرح. بعد از اینکه قرآن انتشار یافت جمیع ریاضیون استهزاء نمودند و این رأی را حمل بر جهل کردند حتی علمای اسلام چون آیات را مخالف قواعد بطلمیوسیه دیدند مجبور بر تأویل گشتند زیرا قواعد بطلمیوسیه مسلم بود و صریح قرآن مخالف این قواعد. تا در عصر خامس عشر میلاد که قریب نهصد سال بعد از محمد ریاضی شهر رصده جدید نمود و آلات تلسکوپ پیدا شد و اکتشافات مهمه حاصل گشت و حرکت ارض و سکون شمس ثابت شد و همچنین حرکت محوری شمس مکشوف گشت و معلوم گردید که صریح آیات قرآن مطابق واقعست و قواعد بطلمیوس اوهامات محض. مختصر اینکه جم غفیری از ازم شرقیه هزار و سیصد سال در ظل شریعت محمدیه تربیت و در قرون وسطی که اروپا در نهایت درجه توحش بودند قوم عرب در علوم و صنایع و ریاضیات و سیاست و سائر فنون بر سائر ملل عالم تفوق داشتند. محرک و مربی قبائل بادیه العرب و مؤسس مائت کمالات انسانیه در میان آن طوائف مختلفه یک شخص امی یعنی حضرت محمد بود. آیا این شخص محترم مربی کل بود یا نه ؟ انصاف لازم است [24]



با بیان چند فقره از بیانات حضرت عبدالبهاء روحی له الفداء درباره دوران پیش و پس از ظهور حضرت رسول اشاره می شود.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

حضرت محمد وقتی مبعوث شد که آنها بهیچوجه انسانیت تربیت مدنیت نداشتند \* بدرجه ای درنده بودند که دخترهای زنده خود را زیر خاک دفن میکردند و زنان پیش آنها از حیوان پست تر بودند \* وقتی میخواستند عطر بخود شان بزنند بول شتر استعمال میکردند و بول شتر را میخوردند \* حضرت محمد میان آنها ظاهر شد این قوم جاهل را همچو تربیت کرد که در اندک زمان تفوق بر سائر طوائف حاصل نمودند عالم شدند دانا شدند و اهل معارف شدند اهل صنائع شدند \* نص قرآن است که میفرماید نصاری دوست شما هستند لکن بت پرستان عرب را از بت پرستی و درندگی بقوت منع نمایند \* اصل حقیقت اسلام اینست [25]

و می فرمایند : قوله الاحلی

دین الهی مروج علم است و مؤسس فنون و مبین مسائل و شارح حقائق. چنانکه قوم عرب در نهایت جهالت بودند بلکه کور و کور و بمثابة بهائم در جزیره العرب بر حله الشتاء و الصیف مألوف و به اقبیح اعمال و اثنع عادات موصوف. چون جمال محمدی از افق یثرب و بطحاء جلوه نمود دین الله چنان قدرت و قوتی بنمود که در اندک زمانی این اقوام جاهله در جمیع علوم و فنون سر حلقه دانایان شدند و نواقص علوم و فنون فیلسوفان را اکمال نمودند و همچنین در جمیع مراتب ترقی باوج اعلی رسیدند چنانکه بغداد مرکز علوم شد و بخارا مصدر فنون گشت و علم چنان رایتی در اندلس بلند نمود که جمیع دانایان اروپا در مدارس قرطبه و کوردوفان آمده اقتباس انوار علم را از مشکاة مدارس اسلام مینمودند. از آنجمله جوانی از اهالی اروپا در مدارس قرطبه و کوردوفان از ائمه دین اسلام تحصیل علوم و فنون نمود و چون به اروپا مراجعت کرد چنان جلوه ای نمود که او را در مدنتی قلیله بسمت پاپ انتخاب نمودند و بجمیع اقالیم اروپا حکمران شد. و این تفاصیل در تاریخ فرانساوی و ماکورو تاریخ مذکوره مطبوع. باری این بنصوص تاریخیه مشهور. [26]

و نیز می فرمایند :

جم غفیری از امم شرقیه هزار و سیصد سال در ظل شریعت محمدیه تربیت و در قرون وسطی که اهالی اروپا در نهایت درجه توحش بودند قوم عرب در علوم و صنایع و ریاضیات و مدنیت و سیاست و سائر فنون بر سائر ملل عالم تفوق داشتند. محرک و مرئی قبائل بادیه العرب و مؤسس مدنیت کمالات انسانیه در میان آن طوائف مختلفه یک شخص امی یعنی حضرت محمد بود. آیا این شخص محترم مرئی کل بود یا نه؟ انصاف لازم است. [27]

حضرت رسول علیه الصلوة والسلام قبائل متحاربه متخاصمه متوحشه عربان بادیه را بیکدیگر التیام داد و در ظل خیمه وحدت در آورد این بود که آن عربان بادیه ترقی عظیم نمودند و در عالم کمالات معنویه و صوریه علم برافراختند و عزت ابدیه یافتند. [28]

اقوام و طوائف متوحشه اقلیم حجاز قبل از استعمال سراج و هاج نبوت کبری در زجاجه بطحاء جاهلترین قبائل و متوحشترین طوائف عالم بودند و سیر مذمومه و عوائد موحشه و خون خواری و اختلافات و معادات آن اقوام در کل کتب و صحائف تاریخیه مذکور حتی طوائف متمدنه عالم در آن زمان قبائل اعراب پشرب و بطحا را از نوع بشر نمی شمردند. لکن بعد از طلوع نیر آفاق در آن خطه و دیار از تربیت آن معدن کمال و مهبط وحی ذی الجلال و فیوضات شریعت مقدسه الهیه در مدت قلیله در ظل کلمه وحدانیت جمع شده این جمهور اشخاص متوحشه در جمیع مراتب انسانیه و کمالات بشریه چنان ترقی نمودند که کل ملل عالم در آن عصر مبهور و متحیر گشتند. طوائف و قبائل و ملل عالم که دائماً اعراب را سخریه و استهزاء مینمودند و جنس بیفصل میشمردند بکمال اشتیاق بموطن و ممالک عرب آمده تحصیل فضائل انسانیه و اقتباس علوم سیاسیه و اکتساب معارف و مدنیت و تعلم فنون و صنایع مینمودند. آثار تربیت مرئی حقیقی را در امور محسوسه ملاحظه کنید که اشخاصی که از کثرت توحش و نادانی در زمان جاهلیه دختران هفت ساله خود را زنده زیر خاک مینمودند و چنین امری را که از انسان گذشته طبیعت حیوان نیز از آن متنفر و متبری از شدت جهالت منتهی رتبه حمیت و غیرت میشمردند این چنین اشخاص نادان از فیوضات تربیت ظاهره آن بزرگوار بدرجه ای رسیدند که ممالک مصر و سریان و شام و کلدان و عراق و ایرانرا فتح نموده جمیع مهمام امور چهار اقلیم عالم را منفرداً اداره نمودند. خلاصه طائفه عرب در جمیع علوم و فنون و معارف و حکمت و سیاست و اخلاق و صنایع و بدایع سرور کل ملل و اقوام گشتند. و فی الحقیقه بلوغ چنین طائفه متوحشه حقیقه در مدت قلیله بمنتهی درجه کمالات بشریه اعظم بردن حقیقت و نبوت سرور کائنات است. در اعصار اولیه اسلام جمیع طوائف اوروپ اکتساب فضائل و معارف مدنیت را از اسلام ساکنین ممالک اناءلس مینمودند. و اگر در کتب تواریخیه از جمیع دقت شود مبرهن و واضح گردد که اکثر تمدن اوروپ مقتبس از اسلام است چنانچه جمیع کتب حکما و دانشمندان و علماء و فضلاء اسلامیه را قلیلاً قلیلاً در اوروپ جمع و بکمال دقت در مجامع و محافل علوم مطالعه و مذاکره نموده امور مفیده را اجرا نمودند و الآن کتب فضلاء اسلام که در ممالک اسلام نابود است در کتابخانههای ممالک اوروپ نسخ علیده‌اش موجود و قوانین و اصولی که در کل ممالک اوروپ جاریست اکثر بلکه کلیه مسائلس مقتبس از کتب فقهیه و فتاوی علمای اسلامیه است. و اگر خوف از تطویل نبود مسائل مقتبسه فرداً فرداً سمت تحریر می یافت. مبدء تمدن اوروپ در قرن سابع هجری واقع و تفصیل آن قضیه آنکه در اواخر قرن خامس هجری پاپ رئیس ملت مسیحیه از اینکه مقامات مقدسه نصاری چون بیت المقدس و بیت اللحم و ناصره در تحت حکومت اسلامیه افتاده ناله و فریاد آغاز نمود و جمهور ملوک و اهالی اوروپ را تشویق و تحریص نموده باعتقاد خود بحرب دینی و جهاد دلالت کرد. و بقسمی فریاد و

حنین و انیش بانده شاه که کل ممالک اوروپ قیام نمودند و ملوک صلیبیون با عساکر بیشمار از خلیج قسطنطنیه گذشته توجه  
بقطعه آسیا نمودند . و در آن زمان خلفای علویه بر دیار مصریه و بعضی ممالک غرب حکمرانی می نمودند [29]

اصول حضرت محمد بر محور اعتقاد به خداوند یکتا و بخشنده، مسئولیت فرد در مورد اعمال خود و تساوی همه افراد در مقابل خداوند دور می‌زند. این دستورات نسبتاً ساده و عملی می‌باشد

چهار وظیفه از پنج وظیفه اصلی الزامی در این دین مربوط به بندگی در پیشگاه خداوند می‌باشد مانند اعتراف مکرر به ایمان، لزوم گزاردن نماز پنج مرتبه در شبانه روز، روزه دار شدن از طلوع تا غروب آفتاب در ماه رمضان و زیارت شهر مقدس مکه یکبار در طول زندگی

لزوم اطاعت از این تعالیم عرب بادیه‌نشین مغرور را مجبور ساخت که در هنگام عبادت خم شود و جبین بر خاله بساید. عقیده به اتحاد و تساوی انسانها در قالب تعالیم متعدد که یکی از مهمترین آنها حکم زکات و انفاق بفقرا می‌باشد گنجانده شده است: «ثروت نباید فقط در بین ثروتمندان جریان داشته باشد.» (سوره هود آیه 7)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

در قرآن خطاب بحضرت محمد می‌فرماید: " اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ"، یعنی ما برای توفتی آشکار نمودیم تا گناهان پیشین و پسین تو را بیامرزیم. حال این خطاب هر چند بظاهر بحضرت محمد بود و لکن فی الحقیقه این خطاب بعموم ملت و این محض حکمت بالغه الهیه است چنانچه گذشت تا قلوب مضطرب نگردد و مشوش و منزجر نشود. چه بسیار که انبیای الهی و مظاهر ظهور کلمی در مناجات اعتراف بقصور و گناه نموده‌اند این من باب تعلیم بسائر نفوس است و تشویق و تحریص بر خضوع و خشوع و اعتراف بر گناه و قصور و الا آن نفوس مقدسه پاک از هر گناه و منزه از خطا. [30]

و نیز می‌فرمایند:

تعالیم دینی بمنزله علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته عدم علاج خوشتر است. و همچنین وقتی که عشایر عرب در نهایت عداوت و جدال بودند خون یکدیگر را می‌ریختند اموال تاراج می‌نمودند و اهل و اطفال اسیر می‌کردند و در صحراء جزیره العرب مقاتله دائمی داشتند نفسی راحت نبود هیچ قبیله‌ئی آرام نداشت در چنان وقتی حضرت محمد ظاهر شد و اینها را جمع کرد و قبائل متفرقه را الفت داد با یکدیگر متحد و متفق نمود ابتدا قتال و جدال در میان نماند عرب بدرجه‌ئی ترقی کرد که سلطنت اندلس و خلافت کبری تأسیس کرد. از این فهمیدیم که اساس دین الهی از برای صلح است نه جنگ و اساس ادیان الهی یکی است و آن محبت است حقیقت است ارتباط است ولی این نزاع‌ها منبعث از تقلیدی است که بعد پیدا شد اصل دین یکی است و آن حقیقت است و اساس ادیان الهی است اختلاف ندارد اختلاف در تقلید است و چون تقلید مختلف است لهذا سبب اختلاف و جدال گردد. [31]

تعلیم دیگر عدم تعصب نژادی است: «و از نشانه‌های الهی خلقت آسمانها و زمین است و مختلف بودن زبان و رنگ که

هرآینه نشانه‌ایست برای همه (سوره الروم آیه 21)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

«جمع مظاهر مقدسه خدمت بحقیقت فرمودند \* حضرت موسی ترویج حقیقت فرمود \* حضرت مسیح تصریح حقیقت کرد \* جمع حواریین توضیح حقیقت نمودند \* حضرت رسول تبشیر بحقیقت داد \* اولیای الهی مؤسس حقیقت بودند \* حضرت بهاء الله تأسیس حقیقت فرمود \* کل مظاهر حقیقت بودند و تعالیم کل توحید عالم انسانی و الفت و محبت و یگانگی و تنزیه و تقدیس از ظلمات امکانی یعنی اختلاف و نزاع و جدال و قتال \* پس ما که بندهگان آن بزرگوارانیم چرا باید اختلاف کنیم \* چرا باید نزاع و جدال نمائیم \* بندهگان یکخداوندیم و جمیع مشمول الطاف حضرت رحمانی \* خداوند با کل در نهایت صلح است ما چرا با یکدیگر جنگ نمائیم \* خداوند با کل مهربانست ما چرا نا مهربان باشیم \* خداوند خالق کل و رازق کل و مربی کل و حافظ کل است ما چرا از یکدیگر جدا هستیم \* سبب اینست که اساس ادیان الهی از میان رفته و فراموش شده و تشبیه بتقالید موهومه گشته \* و چون تقالید مختلف است سبب بغض و عداوت بین بشر گردیده \* اما اگر با اساس ادیان الهی نظر کنیم کل یکی است و اگر رجوع بآن نمائیم کل متحد و متفق می شویم و علم وحدت عالم انسانی در جمیع آفاق موج زند \* [32]

حضرت محمد به پیروان خود توصیه می فرمایند که از ظلم و ستم نسبت به دیگران بپرهیزند و مهربان و بخشنده باشند:

«متعرض کسانی که بتو ضرر نمی رسانند مباش، رعایت ضعف زنان را بنما، به کودکان یا افراد مریض آسیب مرسان، از

ویران کردن خانه کسانی که مقاومتی ندارند بپرهیز و وسیله معیشت آنان را ضایع مکن.»

زندگی شخصی حضرت محمد خود نمونه ای از این تعالیم بود بطوریکه قاتل یکی از دخترانش را مورد بخشش قرار داد.

مهربانی و شفقت شامل حال حیوانات نیز می گردد حال آنکه با هموعان باید در نهایت ادب و محبت رفتار نمود.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

در تورات است که خدا فرمود انسانی را خلق کنم بصورت و مثال خود و در حدیث رسول الله میفرماید خلق الله آدم علی

صورتی مقصد از این صورت صورت رحمانی است یعنی انسان صورت رحمان است و مظهر صفات یزدان خدا حی است

انسان هم حی است خدا بصیر است انسان هم بصیر است خدا سمیع است انسان هم سمیع است خدا مقتدر است انسان هم

مقتدر است. پس انسان آیت رحمن است صورت و مثال الهی است و این تعمیم دارد و اختصاص به رجال دون نساء

ندارد چه نزد خدا ذکور و انائی نیست هرکس کاملتر مقرب تر خواه مرد باشد خواه زن. [33]

و نیز می فرمایند :

خداوند در تورات میفرماید انسانرا بصورت خود خلق نمودیم و در انجیل جلیل میفرماید الاب فی الابن و الابن فی الاب \* حضرت محمد میفرماید که خدا فرموده انسان سر من است و من سر انسان \* حضرت بهاء الله میفرماید (فؤادک منزلی طهره لنزولی و قلبک منظری قدسه لظهوری) \* اینکلمات جمیعا دلالت بر این دارد که انسان بصورت و مثال الهیست \* [34]

یک مسلمان وظیفه دارد که در مقابل حمله دیگران از خود دفاع کند ولی نباید خودش متجاوز باشد یا از روی تعصب موجب خونریزی گردد: «در راه خدا با کسانی که به تو حمله می کنند جهاد کن ولی در دشمنی پیشقدم مباش که خداوند متجاوزین را دوست ندارد.» (سوره بقره آیه 186)

حکم جهاد از اختیارات حکومت است که بمنظور حفظ شهروندان خود از مفاسد شرک و بت پرستی صادر می نماید. مهمتر از همه اشاره به لزوم کوشش فردی برای سرکوبی نفس اماره می باشد: «بالاترین جهاد برای انسان تسلط بر نفس خود می باشد.» حکم جهاد را نباید به تحمیل دین اسلام بدیگران که مغایر دستور بردباری و اغماض می باشد تعبیر نمود: «لا اکراه فی الدین (در دین نباید اکراه باشد)» (سوره بقره آیه 257)

در صدر اسلام این احکام با جدیت کامل اجرا می شد چنانچه در کشورهای اسلامی مردم در پذیرفتن این دین آزاد بودند بطوریکه مثلاً بیش از سیصد سال پس از آنکه مصر تحت تسلط اسلام درآمد بود اکثریت مردم آن به اسلام گرویدند. همچنین نکته قابل توجه آنکه برای قرن ها یهودیان ترجیح می دادند در قلمرو حکومت های اسلامی زندگی کنند تا در قلمرو مسیحیت ، حکومت های اسلامی با غیر مسلمانان هم بنا بر اصل تساوی حقوق رفتار می کردند، گرچه آنها در انجام بعضی امور متفاوت و مستثنی بودند مانند پرداخت «جزیه» که مالیات متوسطی بود که در مقابل معافیت از شرکت در جهاد می پرداختند ، و یا بجای زکات مشمول مالیات مختصری می شدند.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

... از تعالیم حضرت بهاء الله اول تحرّی حقیقت است اساس جمیع انبیا حقیقت است و حقیقت یکی است. حضرت ابراهیم منادی حقیقت بود حضرت موسی خادم حقیقت بود حضرت مسیح مؤسس حقیقت بود حضرت محمد مروج حقیقت بود حضرت اعلی مبشر حقیقت بود و حضرت بهاء الله نور حقیقت. حقیقت ادیان الهی یکیست در حقیقت اختلاف نیست اما تقالید چون مختلف است سبب اختلاف و جدال گشته اگر تحرّی حقیقت و ترک تقالید شود جمیع ملل متحد گردند زیرا اختلافی در حقیقت ادیان نیست بلکه در تقالید است. [35]

بردگی یکی از رسوم اصلی جوامع آن زمان بود و حضرت محمد دستوری بر لغو فوری آن صادر نفرمودند ولی از تعالیم آن حضرت آشکار بود که نظر به محو تدریجی آن داشته اند بطوریکه بطرق مختلف آزاد نمودن بردگان را تشویق می فرمودند و

خود شخصاً با آزاد کردن بردگان سرمشق دیگران واقع شدند. همچنین آزادی سازی بردگان را از مهمترین اعمال نیک می‌شمردند و به بردگان این حق را اعطاء کرده بودند که آزادی خود را بخرند. علاوه بر این به پیروان خود تفهیم نموده بودند که در نظر خداوند برده و آزاد یکسان می‌باشد. بر اثر این تعالیم آزادی خواهانه بردگان فقط بکارهای پست گمارده نمی‌شدند و در واقع در کشورهای اسلامی آنها اکثراً بمقامات مهم نیز می‌رسیدند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند :

*امروز هر کسی بوحمدت بشر خدمت کند در درگاه احدیت مقبول است \* زیرا جمیع انبیای الهی در وحدت عالم انسانی کوشیدند و خدمت بعالم انسانی کردند \* زیرا اساس تعالیم الهی وحدت عالم انسانیت \* حضرت موسی خدمت بوحمدت انسانی نمود حضرت مسیح وحدت عالم انسانی تأسیس کرد حضرت محمد اعلان وحدت انسانی نمود انجیل و تورات و قرآن اساس وحدت انسانی تأسیس نمودند \* شریعت الله یکی است و دین الله یکی و آن الفت و محبت است \* حضرت بهاء الله تجدید تعالیم انبیا فرمود و اساس دین الله را اعلان نمود ملل مختلفه را بهم الفت داد ادیان مختلفه را با هم جمع نمود \* انجمن ما انجمن روحانیت و بجهت توجه بملکوت ربانی و حصول احساسات روحانی و ترویج وحدت عالم انسانی تا بکوشیم که تعصب از بین ملل و مذاهب زائل گردد و محبت در جمیع قلوب حلول نماید \* لهذا امیدوارم که این انجمن در درگاه احدیت از سائر انجمنها مقبول و ممتاز باشد \* [36]*

همچنین حضرت محمد سعی نداشتند که تساوی زن و مرد را به جامعه‌ای که بلحاظ آداب و سنن دیرینه قومی، هیچگونه آمادگی برای چنین تغییر بزرگی نداشت بزور تحمیل نمایند. با این حال بسیاری از تعالیم اسلام در جهت پیشبرد حقوق زنان و رعایت احترام آنان می‌باشد، بطوریکه در صدر اسلام در کشورهای اسلامی زنان در شرایطی بمراتب بهتر از سایر جوامع آن زمان زندگی می‌کردند. آنها مانند مردان از حق مالکیت برخوردار بودند و می‌توانستند اموال را به ارث ببرند و یا خرید و فروش نمایند. حضرت محمد فرمودند که با زنان باید با احترام رفتار نمود ولی برای اینکه این احترام را در جامعه نیمه وحشی آن زمان امکان‌پذیر نمایند به زنان توصیه فرمودند که سعی کنند پوشیده باشند و زیبایی خود را در معرض دید و توجه مردم قرار ندهند. در یک جامعه خشن بدوی تعدد زوجات (پلی‌گامی) خود طریق مناسبی برای محافظت زنان بود و با توجه به این امر حضرت محمد ادامه این روش را برای پیروان خود جایز دانستند، با این حال به آنان اجازه داده نمیشد که بیش از چهار زن توأم داشته باشند و بوضوح اکتفا نمودن به یک همسر را ارجح می‌دانستند: «می‌توانید با دو یا سه یا چهار زن ازدواج کنید ولی اگر بیم آن می‌رود که نتوانید عدالت را در بین آنان رعایت نمائید پس فقط به یکی اکتفا کنید.» (سوره نساء آیه 3)

گذشته از تأکید فراوان به پاکدامنی و تقوا، حضرت محمد همچنین نظافت را ترویج نموده و شرب مسکرات، قمار، رباخواری و سایر اعمال ناپسند را منع فرموده‌اند. تحصیل علوم نیز با تأکید توصیه شده است. دانشگاه‌های بزرگ امپراطوری اسلام در قرون بعدی جزو مفاخر اسلامی بشمار می‌رود.

حضرت اعلی می فرمایند :

ذات الهی لم یزل ولا یزال ظهور آن عین بطون او است و بطون او عین ظهور او است و آنچه از ظهور الله ذکر میشود مراد شجره حقیقت است که دلالت نمیکند الا بر او و اون شجره است که مرسل کل رسل و منزل کل کتب بوده و هست و اولم یزل و لا یزال عرش ظهور و بطون او در میان همین خلق بوده که در هر زمان آنچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه حین نزول قرآن بظهور محمد (ص) اظهار قدرت خود فرموده و حین نزول بیان بنقطه بیان اظهار قدرت خود فرموده و در نزد ظهور من یظهره الله با و اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء بما یشاء لما یشاء. [37]

در غرب تعصب و خصومت شدیدی نسبت به اسلام وجود داشته است که از جنگها و مبارزات کشورهای مسیحی اروپا علیه ممالک اسلامی در قرون وسطی سرچشمه می‌گیرد. هدف بیشتر این خصومت‌ها شخص حضرت محمد می‌باشد که مسیحیان سعی نموده‌اند از طریق تهمت و افترا مقام ایشان را در اذهان مخدوش نموده و او را پیامبری کاذب معرفی نمایند. باین ترتیب گفته‌اند که تعالیم حضرت محمد اصالت نداشته و اکثر آنها را از انجیل و سایر منابع گرفته و اینکه او بکمک شمشیر دین خود را انتشار نموده است (با اشاره به این واقعیت که او سیزده زن داشته است). اما مطالعه شرح حیات و تعالیم حضرت محمد کذب این اتهامات را واضح و روشن می‌سازد. بسیاری از تعالیم او از جمله آزادی اعتقادات مذهبی و اداره امور مملکت در نوع خود کاملاً بیسابقه است. اگر این دین ظهوری مستقل و الهی نبود و صرفاً یک جنبش اصلاح‌گرا بشمار می‌رفت هرگز نمی‌توانست دارای کتابی بقدرت قرآن باشد و منشأ تمدنی چنان درخشان واقع گردد. موفقیت اسلام مدیون سادگی و قدرت تعالیمش در جذب نفوس است، نه تهدید شمشیر که بنا بر فرموده حضرت محمد فقط باید در دفاع مورد استفاده قرار گیرد. در مورد اتهام مربوط به داشتن زنان متعدد و شهوت‌رانی، باید توجه داشت که حضرت محمد تا سن بیست و چهار سالگی ازدواج نکرد و بعد هم با زنی ازدواج نمود که شانزده سال از خودش بزرگتر بود و تا پس از وفات او



زوجه دیگری اختیار نکرد و حتی آن موقع هم زنانی را که به همسری انتخاب می‌کرد غالباً زنان بیوه اصحابش بودند که منظور از ازدواج حمایت از آنان بود و یا اینکه ازدواج اصولاً جنبه سیاسی داشته و بخاطر مصالح مملکت بوده است.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند :

” اما حضرت محمد. اهل اروپا و آمریکا بعضی روایات از حضرت رسول شنیده اند و صادق انگاشته اند. و حال آنکه راوی یا جاهل بوده و یا مبغض و اکثر اروپا قسیسها بوده اند. و همچنین بعضی از جهله اسلام روایتهای بی اصل از حضرت محمد نقل کرده اند و بخیال خود مدح دانسته اند. مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت زوجات را مدار ممدوحیت دانسته اند و کرامت قرار داده زیرا این نفوس جاهله تکثر زوجات را از قبیل معجزات شمرده اند.

و استناد مورخین اروپا اکثرش بر اقوال این نفوس جاهله است. مثلاً شخص جاهلی در نزد قسیسی گفته که دلیل بزرگواری شدت شجاعت و خونریزی است و یک شخص از اصحاب حضرت محمد در یک روز صد نفر را در میدان حرب سراز تن جدا کرد. آن قسیس گمان نمود که فی الحقیقه برهان دین محمد قتل است. و حال آنکه این صرف اوهام است بلکه غزوات حضرت محمد جمیع حرکت دفاعی بوده. و برهان واضح آنکه سیزده سال در مکه چه خود و چه احبایش نهایت ادبیت را کشیدند و در این مدت هدف تیر جفا بودند. بعضی اصحاب کشته گشتند و اموال بیغما رفت و سائرین ترک وطن مألوف نمودند و بدیاریگری فرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت ادبیت مصمم بقتل شاندند. لهذا نصف شب از مکه بیرون رفتند و به مدینه هجرت فرمودند. با وجود این اعداء ترک جفا نکردند بلکه تعاقب تا حبشه و مدینه نمودند. [38]

و در انتها میشود گفت درست همانگونه که مسیحیت بزودی بعد از شهادت حضرت مسیح بر اثر اضافه نمودن عقاید و نظریاتی به تعالیم اصلی از طرف پیروانش رو بضعف نهاد، اسلام نیز بلافاصله پس از وفات حضرت محمد (8 ژوئن 632) با تصمیمی که پیروان و اصحاب آن حضرت در مورد جانشینی او گرفتند دچار ضعف و تفرقه گردید. در واقع فقط قوه الهیه که در این ادیان نهفته بود و آنها را قادر ساخته است که علیرغم این انشعاب و تفرقه اولیه به تأسیس تمدنهای درخشانی نائل گردند.

حضرت بهاءالله می‌فرمایند :

باری اختلاف اعمال سبب اختلاف امرگشت و امرضعیف گشت . شریعت رسول الله روح ما سواه فداه را بمثابه بحری ملاحظه نما که از این بحر خلیج های لا یتناهی زده اند و این سبب ضعف شریعت الله شده ما بین عباد [39]

در پایان این بخش که توضیحی اجمالی از طلوع تا غروب جمال محمدی بود را با نطقی از حضرت عبدالبهاء که در منزل مستر دریفوس در پاریس ( 27 اکتبر سنه 1911) ادا فرموده اند به انتها می‌رسانیم قوله الجمیل :

در حق سرور کائنات حضرت محمد علیه السلام تا بحال شنیده‌اید جمیع روایات از روی غرض و تعصب جاهلانه بوده ابتدا مقارن حقیقت نبوده \* حال من حقیقت واقع را برای شما بیان مینمایم روایات نمیکنم بمیزان عقل صحبت میشود زیرا وقایع ازمنه سابقه را بمیزان عقل باید سنجید \* اگر مطابق آید مقبول است و الا سزاوار اعتماد نیست \* اولاً اینکه آنچه در حق حضرت رسول علیه السلام در کتب قسیسها میخوانید مانند شرح حال مسیح است در کتب یهود \* شما ملاحظه کنید مسیح باین بزرگواریا خلق در حقش چه نسبتها میدادند و حال آنکه حضرت مسیح با وجه صبیح و نطق فصیح مبعوث شده بود \* بر سر مطلب رویم حال نصف اهل عالم بت پرست است و نصف دیگر دو قسمت قسم اعظم مسیحی است و قسم ثانی مسلمان و ملل دیگر قلیبند \* این دو قسم مهم است \* هزار و سیصد سال است میان مسلمان و مسیحی نزاع و جدالست و حال آنکه بسببی جزئی این عداوت این سوء تفاهم زائل میشود و نهایت الفت حاصل میگردد نه جدال میمانند نه نزاع نه ضرب و نه قتال \* و آن اینست که میگوئیم حضرت محمد علیه السلام چون مبعوث شد اول اعتراض که باقریای خویش کرد گفت چرا به انجیل و تورات مؤمن نشدید \* و این بموجب نص قرآنست حکایت تاریخی نیست \* گفت چرا بجمیع انبیاء مؤمن نشدید \* چرا به بیست و هشت بیغمبران مذکور در قرآن مؤمن نشدید \* و بنص قرآن میفرماید تورات و انجیل کتاب خداست حضرت موسی نبی عظیمی بود حضرت مسیح از روح القدس تولد یافت و روح الله و کلمه الله بود \* حضرت مریم مقدس بود حتی در قرآن میفرماید حضرت مریم نامزد کسی نبود بلکه در اورشلیم قدس الاقداس معتکف و منزوی بود شب و روز مشغول عبادت بود مانده از آسمان برای او میآمد حضرت زکریا پدر یحیی هر وقت میآمد میدید مانده پیش مریم است سؤال میکرد مریم این مانده از کجاست مریم میگفت از آسمانست و حضرت مسیح در گهواره تکلم کرد و حضرت مریم را خدا بر جمیع زنان عالم ترجیح و تفوق داده این نصوص قرآن در حق حضرت مسیح است \* حضرت محمد علیه السلام قوم خود را توییح و ملامت کرد که چرا مؤمن بمسیح و موسی نشدید \* قوم گفتند ما مؤمن میشویم بمسیح و موسی و تورات و انجیل اما حال آباء و اجداد ما چه میشود یعنی آباء و اجداد ما که به آنها افتخار میکنیم \* حضرت محمد فرمود هرکس بحضرت مسیح و موسی مؤمن نبود از اهل نار است \* این نص قرآنست تاریخ نیست حتی فرمود چون پدران شما مؤمن بحضرت مسیح و انجیل نبودند در حق آنها طلب مغفرت ننمائید بخدا و آنگاه آید این قسم قوم خود را ملامت میکرد \* و حضرت محمد وقتی مبعوث شد که آنها بهیچوجه انسانیت تربیت مدنیت نداشتند \* بدرجه ای درنده بودند که دخترهای زنده خود را زیر خاک دفن میکردند و زنان پیش آنها از حیوان پست تر بودند \* وقتی میخواستند عطر بخود شان بزنند بول شتر استعمال میکردند و بول شتر را میخوردند \* حضرت محمد میان آنها ظاهر شد این قوم جاهل را همچو تربیت کرد که در اندک زمان تفوق بر سایر طوائف حاصل نمودند عالم شدند دانا شدند و اهل معارف شدند اهل صنائع شدند \* نص قرآن است که میفرماید نصاری دوست شما هستند لکن بت پرستان عرب را از بت پرستی و درندگی بقوت منع نمائید \* اصل حقیقت اسلام اینست \* اما نگاه بمعاملات بعضی از امراء اسلام نکنید زیرا تعلق بحضرت محمد ندارد \* تورات را بخوانید ببینید احکام چگونه است ولی ملوک یهود چه کردند \* انجیل را بخوانید ببینید رحمت صرفست مسیح همه را منع از حرب کرد وقتی بطرس شمشیر کشید گفت بگذار در غلاف \* اما امراء مسیحی چه قدر خونریزی نمودند و ظلم شدید کردند و بعضی از قسیسها برخلاف مسیح معامله نمودند اینها دخلی بمسیح ندارد \* باری مقصد اینجاست مسلمانان معترف بر آن هستند که حضرت مسیح روح الله است کلمه الله است مقدس است واجب التعظیم است و حضرت موسی نبی ذی شأنی بود صاحب آیات باهرات بود و تورات کتاب الله است \* خلاصه مسلمانان رئیس مسیحیان و رئیس موسویان را نهایت تمجید و تقدیس مینمایند \* اگر مسیحیان هم رئیس اسلام را مقابله بالمثل تمجید و تقدیس کنند این نزاع بر داشته میشود \* آیا از این قضیه ایمان مسلمانان کاسته میشود استغفرالله \* آیا مسلمانان چه ضرر از ستایش رئیس مسیحیان دیدند و

چه گناهی نمودند بلکه بالعکس مقرب درگاه الهی شدند که انصاف دادند \* حضرت مسیح را روح الله و کلمه الله گفتند \*  
آیا نبوت محمد بدلائل باهره ثابت نیست ؟؟؟ \* [40]

در این بخش سعی شده پاره ای از بیانات طلعات مقدسه بهائیان در مقام عظمت شان و رفعت مقام حضرت رسول (ص) و ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين برای مزید استحضار خوانندگان عزیز در این اوراق نقل می گردد.

### راجع به حضرت رسول اکرم

حضرت بهاء الله می فرماید:

والصلاة والسلام علي مطلع الاسماء الحسنیوالصفات العلیا الذي في كل حرف من اسمه كنزت الاسماء و به زين الوجود من الغیب و اشهود و سمي بمحمد في ملكوت الاسماء و باحمد في جبروت البقاء و علي آله و صبحه من هذا لا يوم الي يوم فيه ينطق لسان العظمة الملك لله الواحد القهار.

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار حمد مقدس از ذکر و بیان مقصود عالمیان را لائق و سزاست که عالمرا بانوار توحید منور فرمود و رایت عظمای آنه لا اله الا هو را بر اعلی مقام عالم برافراشت سطوت امرا او را منع نمود و از اراده باز نداشت رسل فرستاد و کتب نازل فرمود تا کل بصراط مستقیم فائز شوند و از برای عرفان نبأ عظیم در یوم قیام مستعد گردند له الحمد و المنة و له الفضل و العطاء خلق فرمود و راه نمود تا کل فائز شوند بآنچه که مقصود از خلقت خلق بوده تعالی فضله و تعالی کرمه العمیم و جوده العظیم الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم الادی به انتهت الرسالة و النبوة و علی آله و اصحابه دائماً ابداً سرمداً. [41]

در خاتم انبیاء روح ماسواه فداه تفکر نمایند چون آن نی حقیقی به ارادة الهی از افق حجاز اشراق نمود احزاب اعراض نمودند و بر سفک دم اطهرش قیام کردند وارد شد بر آن حضرت آنچه عیون ملاً اعلی گریست و افتاده مخلصین و مقربین محترق گشت باید در سبب و علت و اعتراض تفکر نمود حق جل جلاله می فرماید: ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن. و شکي نبوده و نیست که اگر مظاهر او امر الهی و مصادر احکام ربانی موافق و مطابق آنچه در دست قومست از اشارات ظهور و اخبار و نصوص ظاهر می گشتند احدی اعراض نمینمود بلکه کل فائز می شدند به آنچه که از برای او از عدم بوجود آمده اند و از نیستی بحث بات بطراز هستی مزین گشته اند.

استلک یا فالق الاصباح و سمرخ الاریاح بانبیائک و رسالک و اصفیائک و اولیائک الذین جعلتهم اعلام هدايتک بین خلقک و رایات نصرتک فی بلادک و بالنور الذی اشرق من افق الحجاز و تنورت به یثرب و البطحاء و ما فی ناسوت الانشاء بان تؤید عبادک علی ذکرک و ثنائک و العمل بما انزلته فی کتابک.

اشهد یا الهی بما شهد به انبیائک و اصفیائک و بما انزلته فی کتابک و صحفک اسألكه باسرار کتابک و بالذی به فتحت ابواب العلوم علی خلقک و رفعت رایه التوحید بین عبادک بان ترزقنی شفاعه سید الرسل و هادی السبیل و توفقنی علی ما تحب و ترضی.

چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا است و در اول امر آن حضرت آن بود که شنیدید چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محل عبور آن حضرت می ریختند و این معلوم است که آن اشخاص به ظنون خبیثه شیطانیه خود اذیت به آن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود می دانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبدالله ابی و ابوعامر راهب و کعب بن اشرف و نصرین حارث جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند. و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس می آید چنانچه بر سر این بنده آمده و دیده شد این است که آنحضرت فرمود: ما اودی نبی بمثل ما اودیت ... حتی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمینمود و هر نفسی که خدمت آن حضرت می رسید کمال اذیت را به او وارد می نمودند در این موقع یک آیه ذکر می نمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آن حضرت نوحه و نایه نمائی و آن آیه در وقتی نازل شد که آن حضرت از شدت بلایا و اعراض ناس بغایت افسرد و دلنگ بود و جبرئیل از سدره المنتهای قرب نازل شد این آیه تلاوت نمود: و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نقباً فی الارض او سماء فی السماء.

و حال امروز مشاهده نما که چه قدر از سلاطین به اسم آن حضرت تعظیم می نمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظل او ساکنند و نسبت به آن حضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته ها این اسم مبارک را به کمال تعظیم و تکریم ذکر

می‌نمایند و سلاطینی هم که در ظل آن حضرت داخل نشده‌اند و قمیص کفر را تجدید نموده‌اند ایشان هم به بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترفند. (انتهی)

اگر تمام بیانات حضرت بهاء‌الله که راجع به عظمت اسلام و رفعت شأن و مقام رسول خدا و ائمه هدی صادر شده در این اوراق نقل شود به راستی این رساله مبدل به کتابی مفصل گردد و لهذا برای رعایت جانب اختصار به همین مقدار اقتصار می‌شود

حضرت عبدالبهاء مبین آثار حضرت بهاء‌الله در بسیاری از مکاتیب خویش حقانیت دین مبین اسلام را بر مخالفین و منکرین بنهایت قدرت و قوت ثابت نموده و در سالهای 1912 و 1913 بر حسب تقاضای بهائیان اروپا و آمریکا به ممالک غرب مسافرت کرده‌اند در بسیاری از معابد و کنائس مسیحی و یهود مجامع قسیسین و مادین بصریح بیان از مقدسات اسلام دفاع فرموده‌اند و حال آنکه به شهادت مطلعین کسی را یارای آنکه نامی از رسول‌الله در آن معابر و مجامع ببرد نبوده است.

" حضرت محمد اول خطابی که به قوم خود کردگفت موسی پیغمبر خدا، تورات کتاب خداست شما باید مؤمن تورات و جمیع انبیاء بنی اسرائیل شوید و به موقن به حضرت مسیح و انجیل گردید هفت مرتبه تاریخ موسی را که در جمیع ستایش آن حضرت است مکرر می‌فرماید که حضرت موسی از انبیای اولوالعزم صاحب شریعت بود در صحرائی طور خطاب الهی را شنید با خدا تکلم نمود الواحی بر او نازل شد جمیع اقوام و قبائل عرب ضد او برخاستند عاقبت خدا او را غالب کرد زیرا حق بر باطل قالب است ملاحظه نمائید که حضرت محمد در بین اقوام وحشی عرب تولد یافت و زندگانی فرمود به ظاهر اُمی و بی‌خبر بود و اقوام اعراب در نهایت جهالت و همجی به قسمیکه دختران خود را زنده زنده زیر خاک می‌نمودند و این را نهایت فخر و حمیت و علو فطرت می‌شمردند و در تحت حکومت ایران و روم در نهایت ذلت و اسارت زندگانی مینمودند و در بادیه عرب پراکنده بودند و با یکدیگر حرب و قتال می‌کردند چون نور محمدی طالع شد ظلمت جهالت از بادیه عرب زائل گشت آن اقوام متوحشه در اندک زمانی به منتهی درجه مدنیت رسیدند چنانکه از مدنیت ایشان در اسپانیا و بغداد اهالی اروپا استفاده کردند حال چه برهانی اعظم از این است و این دلیل واضح است مگر آنکه انسان چشم از انصاف بپوشد و بنهایت اعتساف برخیزد. " [42]

(عرض کردند: شما مسیح را چه میدانید؟) فرمودند: چنانچه در انجیل است ما

مسیح را کلمه الله میادانیم نهایت آن را شرح میدهیم و بیان میکنیم ما جمیع انبیا را قبول داریم حضرت موسی حضرت ابراهیم و حضرت رسول و سایر انبیا را تمام بر حق میادانیم میخواهیم جمیع امم را بهم صلح دهیم. هزار سیصد سال است بین مسیحی و مسلمان جنگ و جدال است بجهت سوء تفاهم اگر این سوء تفاهم از میان بر خیزد با یکدیگر برادر شوند. (عرض کردند: تعالیم مسیح صرف روحانی بود اما در اسلام جنگ بود) فرمودند: تفصیل آن این است که حضرت رسول سیزده سال در مکه بود و همیشه مبتلای زجر و زحمت او را اذیت میکردند اصحابش فرار کردند بعضی اسیر شدند میخواستند خودش را نیز بکشند لهذا هجرت فرمود. ولی مخالفین لشکر کشیدند بر سر حضرت محمد آمدند تا رجال را بکشند و نساء را اسیر کنند حضرت محمد امر بدفاع فرمودند این بود اساس حرب اسلام که هر چه مدافعه میکردند آنها را شکست میدادند باز بر میگشتند با حضرت محاربه مینمودند زیرا خونخوار بودند همیشه حرب دائمی در میان داشتند و بحرب و قتل نفوس و نهب اموال و اسارت عیال و اطفال افتخار میکردند. و دیگر آنکه حکم مدافعه و مقاتله در اسلام با مشرکین عرب خونخوار بود نه اهل کتاب. [43]

در نطق مبارک شب ۱۹ ماه محرم ۱۳۳۲ در عکا می فرمایند:

هو الله

واقعا چقدر مردم بی انصافند. از روزی که حضرت مسیح ظاهر شده تا یومنا هه نفسی نتوانسته است که در کلیسه های یهود ذکر مسیح را بکند حالا بهائیان در معبد یهود اثبات میکنند که مسیح کلمه الله است مسیح روح الله است و در کلیسای نصاری اثبات میکنند که حضرت رسول پیغمبر الهی است با وجود این مردم از ما راضی نیستند. یک روزی در نیویورک میرفتیم در کلیسائی صحبت بداریم یک شخص هندی از بزرگان آن بلاد ما را تصادفاً ملاقات کرد که روبه کلیسا میرویم تعجب نمود پیش خود گفت بروم ببینم چه خبر است آمد در کلیسا دید در بالای صفا من ایستاده ام و اثبات حقانیت نبوت حضرت رسول الله را میکنم واقعا حیران شد. وقتی آمدیم بیرون چنان صورتش بشاش بود که وصف ندارد. گفت و الله چه حکایتی است که در کلیسای مسیحی در حالتیکه قسیس ها و مسیحیان حاضر باشند کسی اثبات نبوت حضرت رسول را بنماید خیلی منجذب بامر شد. فی الحقیقه کلیسا پر از نفوس بود بعد هم قسیس اظهار تشکر و منونیت و سرور کرد

و همچنین می فرمایند قوله تعالی:

"... خاتم انبیاء روح ما سواه فداه در مقام خود شبه و مثل و شریک نداشته. اولیاء صلوات الله علیهم بکلمه او خلق شده اند. ایشان بعد از او اعلم و افضل عباد بوده اند و در منتهی رتبه عبودیت قائم. تقدیس ذات الهی از شبه و مثل و تنزیه کینونتش از شریک و شبهه بآنحضرت ثابت و ظاهر. اینست مقام توحید حقیقی و تفرید معنوی و حزب قبل از اینمقام کما هو حقّه محروم و ممنوع. حضرت نقطه روح ما سواه فداه میفرماید اگر حضرت خاتم بکلمه ولایت نطق نمیفرمود ولایت خلق نمیشاه... [44]

حضرت شوقی ربانی ولی منصوص امر بهائی در یکی از مکاتیب مشروحه خویش به نام روز موعود فرا رسیده که خطاب به تمام بهائیان مغرب زمین صادر شده راجع به دیانت اسلام و مقام حضرت محمد و ائمه اطهار بیاناتی می فرماید که مضمون آن به فارسی چنین است:

"... تکریمات جلیله‌ای که حضرت بهاء‌الله راجع به حضرت محمد و اوصیای حقّه او مخصوصاً امام حسین فرید و وحید فرموده و براهینی که حضرت عبدالبهاء در کلیساها و کنیسه‌ها به کمال استحکام و بدون بیم و هراس علی رؤس الاشهاد برای اثبات حقانیت دیانت پیغمبر اسلام اقامه فرموده و بالاخره شهادت کتبی ملکه رومانی که در کلیسای انجیلی تولد یافته و با وجود بستگی نزدیک دولتش به کلیسای ارتودوکس یعنی دیانت رسمی مملکت متبوعه او بیشتر بر اثر قرائت خطابات عمومی حضرت عبدالبهاء بر آن شده که اعتراف خود را بر رسالت حضرت محمد اعلام نماید.

تمام اینها بدون هیچ‌گونه شک و تردید نظر حقیقی آیین بهائی را نسبت به دیانت اسلام معلوم و مشهود می‌سازد. آن مقام شاهانه چنین شهادت می‌دهد: آثار باهراش در جمیع اشیاء موجود و قوه معنیه‌اش در کلیه ممکنات مشهود و مودوع. ندای غیبی است که ما را در اعماق قلب صلا می‌زند و راه هدایت را از طریق ضلالت نشان می‌دهد. لکن چون اکثر نفوس از این آواز غیبی و ندای درونی ذاهل و غافلند خداوند به صرف فضل و عنایت و جودات مقدس را مأمور و در بین خلق مبعوث فرموده تا آنکه کلمه‌اش را در امر حق ظاهر و حقیقت آن را بر نفوس بشری واضح و لائح سازند ظهور انبیاء گرام ظهور حضرت مسیح، حضرت رسول و حضرت بهاء‌الله کلاً لأجل این مقصد اعزاعلی بوده زیرا در هر عصر و زمان نوع بشر به نداء الهی و نباء ربانی که خلق را به طریق حقیقت ارشاد و مفهوم مفهوم حقیقی الوهیت را بر او مکشوف و عیان سازد محتاج و نیازمند است این است که این ندای ربانی و صوت مقدس به لسان الهی در هیكل بشری انبیاء عظام ساری و جاریست ظاهر می‌شود تا نفوس انسانی به آذان عنصری اصناء و حقیقت آن را درک نمایند." (ترجمه)

و نیز میفرمایند :

اکنون به جاست سوال شود که برای اعتراف پیروان حضرت بهاء‌الله نسبت به مقام ارجمندی که حضرت محمد رسول‌الله در میان تمام سلسله انبیای الهی داشته چه دلیل بزرگتری لازم دارند؟ و آیا علما توقع دارند که ما نسبت به دیانت اسلام چه خدمت بزرگتری انجام دهیم؟ چه شاهد بزرگتری از شایستگی ما بالاتر از این می‌خواهند که در مقاماتی که از دسترس آنها به



کلی خارج است ما شعله ایمان حقیقی و پرشراره بر میان افروزیم که به حقیقت رسول الله شهادت داده و از قلم چنین  
ملکه ای اعتراف علنی که حقیقت تاریخیست درباره مبعوثیت آن حضرت من جانب الله بدست می آید؟ (انتهی)  
علاوه بر این حضرت شوقی ربانی به بهائیان آمریکا صریحاً دستور فرموده اند که در مدارس تابستانه قرآن مجید به حاضرین  
تدریس شود و بهائیان غرب در مدارس مزبوره برای اجرای این دستور به کمال اطاعت و خلوص نیت نصوص آن سفر کریم  
را تعلیم گرفته و می گیرند.

\*\*\*\*\*

حضرت بهاء الله می فرمایند:

هم اعلم بان للشمس التي نزلت في الصورة المباركة اطلاقات شتى ... وفي مقام نطلق علي اولياء الله و اولادهم لانهم شمس الولايه بين البريه لولا هم لآخذت الظلمه من علي الارض كلها الا من شاء ربك.

والقمر اذا تلاها والقمر ربه الولايه الذي تلا شمس النبوه اي يظهر بعده ليقوم علي امر النبي بين العباد.

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در این مقام می فرمایند قوله الاحلی:

"در خصوص وحی مرقوم نموده بودید ائمه اطهار مطالع الهام بودند و مظاهر فیض حضرت رحمن وحی اختصاص بحضرت رسول داشت لهذا کلام ائمه اطهار را کلام الهی نگوئیم بلکه بالهام رحمانی دانیم" [45]

ای بنده الهی سؤال از عصمت انبیای سلف نموده بودی مظاهر مقدسه ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحی یوحى هستند و مظهر و یحکم الله نفسه بل نفس الله القائمة بالسنن هستند منزه از ادراک مادونند و مقدس از اوهام اهل شبهات و ظنون. مراجعه بنصوص الهی نمائید بتصریح ذکر عصمت کبری در حقیقتان میفرماید چه از آثار حضرت اعلی و چه از آیات بینات جمال ابهی از جمله زیارت سید الشهداء علیه التحية و الثناء. [46]

و در خصوص سؤال صفی علیشاه که حکمت عدد دوازده در نجوم ائمه هدی در دوره حضرت رسول (ص) چه بوده فرمودند:

"صفی علیشاه مطلع بر سر و حکمت این مسئله هستند ولی نظر بحکمتی این سؤال را نموده اند لذا نظر بآن حکمت جواب داده میشود بنویس که اولاً چون آفتاب اثر را در فلک بروج دوازده برج محقق و مقرر است لذا حکمت الهیه چنین قرار گرفت که شمس حقیقت را هم در فلک احدیت دوازده برج مقرر باشد چه که تثلیث را که حقیقت ولایت است چون در تربیع که حقیقت نبوت است ضرب نمائی عدد دوازده ظاهر گردد اینست که منجمان میگویند ان التثلیث عین التربیع و دیگر آنکه چون حروف کلمه توحید که لا اله الا الله است و کلمه نبوت که محمد رسول الله است ترکیب از دوازده حرف است مقتضی حکمت الهیه چنین بود که مظاهر ولایت که عبارت از تفصیل اجمال هستند نیز در عدد دوازده ظاهر گردد تا هر حرفی از این حروف در عالم ملک مطلع و مشرق انوار احدیت باشند لآتهم حروف کلمة التوحید و نجوم سماء التقرید و بدور افق التجرید و هذا من السنن الالهية فی الظهورات الاولیة كما رأى يوسف فی المنام بان سجدت له احدی عشر کوباً و هو

الثانى عشر وهذا كان فى كور الخليل وأما فى كور الكليم عليه السلام كان اثنى عشر سبطاً او اثنى عشر نقيباً فهم كانوا بروج  
الحقيقة العرفانية و حروف كلمة الوحدانية فى ذلك الزمان وكذلك فى كور المسيح عليه السلام كان عدد الروحانيين  
النورانيين حضرات الحواريين اثنى عشر نفساً وكذلك تعلقت بل تحققت بإرادة رب القادر فى كور سيد البشر بائمة الحق  
اثنى عشر فهم نجوم زاهرة وبدور لامعة و سرج ساطعة و بروج عالية فى سماء الانوار و فلك الاسرار" [47]

\*\*\*\*\*

حضرت بهاء الله می فرمایند:

دو نفر از اهل کوفه خدمت امیر آمدند یکی را بیٹی بود که اراده بیع آن داشت و دیگری مشتری بود و قرار بر آن داده بودند که به اطلاع آن حضرت این مباحثه وقوع یابد و قباله مسطور گردد آن مظهر امر الهی به کاتب فرمودند که بنویس قد اشتری میت عن میت بیتاً محدوداً بحدود اربعه حد المي القبر و حد المي اللحد و حد المي الصراط و حد اما المي الجنة و اما المي النار حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده و از قبر غفلت به محبت آن حضرت مبعوث گشته بودند البته اطلاق موت بر ایشان نمی شد و هرگز در هیچ عهد و عصر جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیاء نبوده و نیست اگر قدری تعقل شود در همین بیان آن حضرت کشف جمیع امور می شود که مقصود از لحد و قبر و صراط و جنت و نار چه بود.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

سلطان عرصه علم و حکمت و پادشاه کشور ولایت حضرت علی بن ابیطالب علیه التحیه و الثناء می فرمایند: " کمال التوحید نفی الصفات عنه "

بدر منیر افلاک علم و معرفت و نقطه مرکز دایرة ولایت اسدالله الغاب علی بن ابیطالب علیه التحیه و الثناء می فرمایند:

کل ما فی التوراه و الانجیل و الزبور موجود فی القرآن و کل ما فی القرآن فی الفاتحه و کل ما فی الفاتحه فی البسمله و کل ما فی البسمله فی الباء و کل ما فی الباء فی النقطه و انا النقطه

پادشاه عرصه ولایت و عنقاء مشرق علم و حمت حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه می فرماید: " کمال التوحید نفی

الصفات عنه "

ببلستان تمجید و عندلیب گلستان ترجید اسدالله الغاب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه بام بیان و افصح تبیان بیان  
نموده اند و حقیقت این مطلب بلند اعلی را به چند کلمات لطیفه مکشوف و عیان فرموده اند این است بیان آن حضرت که  
می فرماید:

" من سئل عن التوحید فهو جاهل و من اجاب عنه فهو مشرک و من عرف التوحید فهو ملحد و من لم يعرف التوحید فهو کافر "

\*\*\*\*\*

انسان‌ها بیش از حرف‌ها و نوشته‌ها، از اشخاص و عملکردها الگو می‌گیرند. تأثیرگذاری يك حادثه یا الگوي رفتاري بر اندیشه‌ها و عمل‌هاي مردم، بیشتر از گفتار است. از این رو در قرآن کریم، کسانی به عنوان «اسوه» معرفی شده‌اند تا مردم در ایمان و عمل از آنان سرمشق بگیرند. حادثه‌هاي هم که از پیشینیان در قرآن آمده است، بویژه بخش‌هایی که به نیکی‌ها، ایمان‌ها، صبرها، مجاهدت‌ها و اطاعت‌ها و ایثارهاي فرزندان اشاره شده، همه برای معرفی الگوست. تاریخ اسلام و شخصیت‌هاي برجسته اسلامي نیز برای مسلمانان در همه دوره‌ها الگو بوده است و تعالیم دین اسلام و اولیاء مکتب نیز توصیه کرده‌اند که از نمونه‌هاي متعالی و برجسته در زمینه‌هاي اخلاق و کمال، سرمشق بگیریم. در میان حوادث تاریخ، «عاشورا» و «شهادي کربلا» از ویژگی خاصی برخوردارند و صحنه صحنه این حماسه ماندگار و تک‌تک حماسه‌آفرینان عاشورا، الگوي انسان‌هاي حق طلب و ظلم‌ستیز بوده و خواهد بود، همچنان که «اهل بیت» بصورت عام‌تر، در زندگی و مرگ، در اخلاق و جهاد، در کمالات انسانی و چگونه زیستن و چگونه مردن سرمشق‌اند

امام حسین . علیه السلام . حرکت خویش را در مبارزه با طاغوت عصر خودش ، برای مردم دیگر سرمشق می‌داند و می‌فرماید: «فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ» [48] نهضت عاشورا، الهام گرفته از راه انبیا و مبارزات حقجویان تاریخ و در همان راستاست. استشهادي که امام حسین . علیه السلام . به کار پیشینیان می‌کند، نشان‌دهنده این الگوگیری است. هنگامی که می‌خواست از مدینه خارج شود، این آیه [49] را می‌خواند « فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ »، [50] که اشاره به خروج خائفانه حضرت موسی از شهر و گریز از سلطه طاغوتي فرعون و ظلم اوست و نشان می‌دهد که آن اقدام موسای کلیم ، می‌تواند الگو به حساب آید که حضرت، آیه‌مربوط به او را خواند. قبل از حرکت نیز در وصیتنامه‌اي که به برادرش محمد حنفیه نوشت و مبنا و هدف و انگیزه خروج را بیان کرد، از جمله تکیه آن حضرت بر عمل به سیره جد و پدرش و پیمودن همان راه بود و نهضت خود را در همان خط سیر معرفی کرد: «وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» [51] و سیره پیامبر و علی . علیه السلام . را الگوي خویش در این مبارزه با ظلم و منکر دانست . در سخني دیگر، آن حضرت فرموده است: «وَلِيَّ وَ لَهُمْ وَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ» [52] و پیامبر اکرم . صلي الله عليه وآله . را اسوة خود و هر مسلمان دیگر قلمداد کرده است. پیامبر اکرم، در فرزندش امام حسن و امام حسین . علیهم السلام . را «امام» معرفی کرده است، چه قیام کنند، چه بنشینند: «إِنِّي هَذَا إِمَامَانِ، قَامَا أَوْ قَعَدَا» [53] پس از قیام عاشورا نیز در همان خط امام و اسوه و الگو بودن امام حسین . علیه السلام . بود و عمل آن حضرت برای امت می‌توانست سرمشق و سرخط باشد و مبنای مشارکت پیروان امامت در مبارزه با حکومت باشد، مبارزه‌اي که ریشه در جهاد همه پیامبران ربّاني و همه جهادهای مقدّس مسلمانان صدر اسلام در رکاب حضرت رسول رسالت داشت. در زیارت مسلم بن عقیل، می‌خوانیم که:

گواهي مي‌دهم که تو بر همان راهي رفتي که مجاهدان بدر، در راه خدا رفتند و با دشمنان خدا پیکار کردند. [54]

در زیارت شهادي کربلا می‌خوانیم: سلام بر شما ربّانیان، شما برای ما پیشناز و پیشهانگ هستید و ما هم پیرو و یاور شمایم: «أَنْتُمْ لَنَا قَرُطٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ وَ أَنْصَارٌ» [55] هم خطي و هم سویی جهاد رزمندگان با اسوه‌هاي خداپسند که از سوي مکتب، معرفی شده است، به آن جهاد، مشروعیت و قداست می‌بخشد. چون عاشورا «الگو» بود، هم کسانی که به هر دلیلی در آن شرکت نکردند، بعدها حسرت و افسوس می‌خوردند، و هم کوتاهی کنندگان نسبت به یاری امام، جزو توابین شدند و در فکر جبران گذشته برآمدند. این حاکی از شاخص بودن حرکت امام است. در تاریخ اسلام نیز، بسیاری از قیام‌هاي ضد ستم و نهضت‌هاي آزادي‌بخش، با الهام از حرکت عزت‌آفرین عاشورا شکل گرفت و به ثمر رسید. حتی مبارزات استقلال‌طلبانه هند به رهبری مهاتما گاندی، ثمره این الگوگیری بود؛ همچنانکه خود گاندی گفته است: «من زندگی امام حسین . علیه السلام . ، آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده‌ام و توجه کافی به صفحات کربلا نموده‌ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد يك کشور پیروز گردد، بایستی از سرمشق امام حسین . علیه السلام . پیروی کند» [56] قائد اعظم پاکستان، محمد علي جناح نیز گفته است: «هیچ نمونه‌اي از شجاعت، بهتر از آن‌که امام حسین . علیه السلام . از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد، در عالم پیدا نمی‌شود. به عقیده من تمام مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربان کرد، پیروی نمایند» [57] عاشورا، هم این پیام را می‌دهد که باید از این «الگو» که در زمینه‌هاي همچون: شجاعت، ایثار، اخلاص، مقاومت، بصیرت، ظلم‌ستیزی، دشمن‌شناسی، فداکاری، اطاعت از پیشوا، عشق به شهادت و زندگی ابدی، سرمشق است، پیروی کرد، هم ماهیت خود نهضت عاشورا،

الهام گرفته از سیره اولیاء خدا و عمل پیامبر و علی . علیه السّلام . است ، هم به شهادت تاریخ ، خود این حادثه الگویی مبارزات حق طلبانه بوده است

حضرت عبدالبهاء در شان و مقامات حسین بن علی (ع) می فرمایند :

در بلایای حسین تفکّر نما . در ظاهر بلا می نمود و شهید و عظیم بود ، و لکن بحر رحمت از او موج و نور مبین از او مشرق و شمس فضل از او بازخ . شریعت غزای رسول الله را شهادت آن حضرت معین و ناصر شد . عمل آن حضرت بکینونته ، آفتاب آسمان فرقان بوده و حدیقه

معانی را او ساقی و آبیاری . آگر سّری از اسرار بلایای فی سبيله ذکر شود ، جمیع رایگان قصه میدان نمایند و شهادت طلبند . [58]

﴿ هو الْمُعْزِي الْمُسَلِّي الناطق العليم ﴾

شهد الله أنه لا اله الا هو \* والذى أتى أنه هو الموعود في الكتب والصحف والمذكور في أفئدة المقربين والمخلصين \* وبه نادى سدره البيان في ملكوت العرفان \* يا أحزاب الأديان لعمر الرحمن قد أتت أيام الأحران بما ورد على مشرق الحجّة و مطلع البرهان مانح به أهل حياء المجد في الفردوس الأعلى \* و صاح به أهل سُرَادِقِ الْفَضْلِ فِي الْجَنَّةِ الْعَالِيَا شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ \* وَ الَّذِي ظَهَرَ أَنَّهُ هُوَ الْكَتْرُ الْمَخْزُونُ وَالسَّرُّ الْمَكْنُونُ الَّذِي بِهِ أَظْهَرَ اللَّهُ اسْرَارًا مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ \* هَذَا يَوْمٌ فِيهِ انْتَهَتْ آيَةُ الْقَبْلِ يَوْمٌ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَرْشِ وَالْكَرْسِيِّ الْمَرْفُوعِ \* وَ فِيهِ نَكِسَتْ رَايَاتُ الْأَوْهَامِ وَالظُّنُونِ \* وَ بَرَزَ حُكْمُ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ \* وَ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ ظَهَرَ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ اللَّهُ وَالنَّبِيُّونَ وَالْمُرْسَلُونَ \* وَ فِيهِ سَرَعَ الْمُقْرَبُونَ إِلَى الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ وَ شَرِبُوا مِنْهُ بِاسْمِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمَهِيْمَنِ الْقَيُّومِ \* وَ فِيهِ ارْتَفَعَ نَحِيبُ الْبُكَاءِ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَ نَطَقَ لِسَانُ الْبَيَانِ الْحَزَنُ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ اصْفِيَاءِهِ \* وَ الْبَلَاءُ لِأَحْبَاءِ اللَّهِ وَ اِمْنَانُهُ \* وَ الْهَمُّ وَ الْغَمُّ لِمُظَاهِرِ أَمْرِ اللَّهِ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ \* يَا أَهْلَ مَدَائِنِ الْأَسْمَاءِ وَ طَلْعَاتِ الْغُرَفَاتِ فِي الْجَنَّةِ الْعَالِيَا وَ أَصْحَابِ

الوفاء في ملكوت البقاء \* بدّلوا أثوابكم البيضاء والحمراء بالسوداء بما أتت المصيبة الكبرى \* والرزية العظمى التي بها ناح الرسول و ذاب كبد البتول \* و ارتفع حنين الفردوس الأعلى \* و نحيب البكاء من أهل سُرَادِقِ الْأَبْهَى \* وَ أَصْحَابِ السَّفِينَةِ الْحَمْرَاءِ الْمُسْتَقْرِينَ عَلَى سُرْرِ الْمَحَبَّةِ وَالْوَفَاءِ \* آه آه مِنْ ظَلَمٍ بِهِ اشْتَعَلَتْ

حقائق الوجود \* وورد على مالك الغيب والشهود من الذين نقضوا ميثاق الله وعهده وانكروا حجته وجحدوا نعمته و جادلوا بآياته \* فآه آه ارواح الملائ الأعلى لمصيبتك الفداء يا ابن سدره المنتهى و السر المستسر في الكلمة العليا \* يا ليت ما ظهر حكم المبدأ والمآب و ما رأت العيون جسداك مطروحا على التراب \*

بمصيبتك منع بحر البيان من أمواج الحكمة والعرفان و انقطعت نسائم السبحان \* بحزنك مَحَبَّتِ الْآثَارِ وَ سَقَطَتِ الْاِثْمَارُ وَ صَعِدَتْ زَفْرَاتُ الْأَبْرَارِ وَ نَزَلَتْ عِبْرَاتُ الْأَخْيَارِ \* فَآه آه يَا سَيِّدَ الشَّهَدَاءِ وَ سُلْطَانَهُمْ \* وَ آه آه يَا فَخْرَ الشَّهَدَاءِ وَ مَحْبُوبَهُمْ \* اشهد بك اشرق نير الانقطاع من افق سماء الابداع و تزينت هياكل المقربين بطراز التقوى \* و سَطَعَ نُورُ الْعِرْفَانِ فِي نَاسُوتِ الْاِنْشَاءِ \* لَوْلَا كَمَا ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونِ وَ مَا فُتِحَ حَتْمُ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ \* وَ لَوْلَا كَمَا غَرَّدَتْ حَمَامَةُ الْبِرْهَانِ عَلَى غَصَنِ الْبَيَانِ \* وَ مَا نَطَقَ لِسَانُ الْعِظْمَةِ بَيْنَ مَلَأِ الْأَدْيَانِ \* بِحَزْنِكَ ظَهَرَ الْفَصْلُ وَالْفِرَاقُ بَيْنَ الْهَاءِ وَالْوَاوِ \* وَ ارْتَفَعَ ضَجِيجُ الْمُوَحِّدِينَ فِي الْبِلَادِ \* بِمُصِيبَتِكَ مَنَعَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى عَنْ صَرِيرِهِ وَ بَحْرُ الْعَطَاءِ عَنْ أَمْوَاجِهِ وَ نَسَائِمُ الْفَضْلِ مِنْ هَزِيحِهَا \* وَ انْهَارُ الْفِرْدَوْسِ مِنْ حَرِيرِهَا \* وَ شَمْسُ الْعَدْلِ مِنْ اشْرَاقِهَا \* اشهد أنك كنت آية الرحمن في الأماكن \* و ظهور الحجّة والبرهان بين الأديان \* بك أنجز الله وعده و اظهر سلطانه \* و بك ظهر سرّ العرفان في البلدان \* و اشرق نير الايقان من افق سماء البرهان \* و بك ظهرت قدرة الله وأمره و اسرار الله و حكمته \* لولا كَمَا ظَهَرَ الْكَزْزُ الْمَخْزُونُ وَ أَمْرُهُ الْمَحْكَمُ الْمَخْتُومُ \* وَ لَوْلَا كَمَا ارْتَفَعَ النَّدَاءُ مِنَ الْاَفْقِ الْأَعْلَى \* وَ مَا ظَهَرَ لِأَلْيُ الْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ مِنْ خِزَائِنِ قَلَمِ الْأَبْهَى \* بِمُصِيبَتِكَ تَبَدَّلَ فَرَحُ الْجَنَّةِ الْعَالِيَا وَ ارْتَفَعَ صَرِيخُ أَهْلِ مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ \* اِنْتَ الَّذِي بِاقْبَالِكَ أَقْبَلَتِ الْوُجُوهُ إِلَى مَالِكِ الْوُجُودِ \* وَ نَطَقَتِ السَّدْرَةُ الْمَلِكُ اللَّهُ مَالِكُ الْغَيْبِ وَالشَّهُودِ \*

قد كانت الأشياء كلها شيئا واحدا في الظاهر والباطن فلما سمعت مصائبك تفرقت و تشتتت و صارت على ظهورات مختلفة و ألوان متغايرة \* كل الوجود لوجودك الفداء يا مشرق وحي الله و مطلع الآيات الكبرى \* و كل النفوس لمصيبتك الفداء يا مظهر الغيب في ناسوت الانشاء \* اشهد بك ثبت حكم الانفاق في الآفاق \* و ذابت أجياد العشاق في الفراق \*



اشهد أن النورَ ناه لمصيباتك و الطورَ صاح بما ورد عليك من أعدائك \* لولاك ما تجلّى الرحمن لابن عمران في طور  
العرفان \* أناديك و اذكرك يا مُطَلَع الانقطاع في الابداع \* و يا سرّ الظهور في جبروت الاختراع \* بك فُتِح باب الكرم  
على العالم \* و اشرق نور القَدَم بين الأمم \* اشهد بارتفاع يد رجائك ارتفعت أيادي الممكنات الى الله منزل الآيات \* و  
بقبالك إلى الافق الابهي أقبلت الكائنات الى الله مُظهِر البينات \* انتَ النقطة التي بها فُصِّلَ عِلْمُ ما كان و ما يكون \* و  
المعدن الذي منه ظهرت جواهر العلوم و الفنون \* بمصيبتك توقّف قلم التقدير \* و ذرّفت دموعُ أهل التجريد \* فآه آه بحزنك  
تزعزعت أركان العالم \* و كاد أن يرجع حكم الوجود إلى العدم \* انت الذي بامرک ما ج كل بحر وهاج كل عرّف و ظهر كل  
أمر حكيم \* بك ثبت حكم الكتاب بين الأحزاب \* و جرى فرات الرحمة في المآب \* قد اقبلت اليك يا سرّ التوراة و  
الانجيل \* و مطلع آيات الله العزيز الجميل \* بك بُنيت مدينة الانقطاع و نُصبت راية التقوى على أعلى البقاع لولاك انقطع  
عرّف العرفان عن الأماكن و رائحة الرحمن عن البلدان \* بقدرتك ظهرت قدرة الله و سلطانه و عزه و اقتداره \* و بك ما ج  
بحر الجود و استوى سلطان الظهور على عرش الوجود \* اشهد بك كُشِفَت سبحات الجلال \* و ارتعدت فرائص أهل  
الضلال \* و مُجيت آثارُ الظنون و سقطت اثمار سدره الاوهام \* بدمك الأظهر تزيّنت مدائن العشاق \* و أخذت الظلمة نور  
الآفاق \* و بك سرّ العشاق إلى مقرّ الفداء \* و أصحاب الاشتياق إلى مطلع نور اللقاء \* يا سرّ الوجود و مالک الغيب و  
الشهود \* لم أدر آية مصيباتك اذكرها في العالم و آية زواياك ابتهأ بين الأمم \* أنت مهبط علم الله و مشرق آياته الكبرى و  
مطلع اذكاره بين الورى و مصدر أوامره في ناسوت الانشاء \* يا قلم الأعلى قل أول نور سطع و لاح و أول عرّف توضع و فاح  
عليك يا حفيظ سدره البيان و شجر الايقان في فردوس العرفان \* بك اشرقت شمس الظهور و نطق مكلّم الطور \* و ظهر  
حكم العفو و العطاء بين مأل الانشاء \* اشهد أنك كنت صراط الله و ميزانه و مشرق آياته و مطلع اقتداره و مصدر أوامره  
المحكمة و أحكامه النافذة \* انت مدينة العشق و العشاق جنودها \* و سفينة الله و المخلصون ملاحها و ركابها \* ببيانك ما ج  
بحر العرفان يا روح العرفان و اشرق نير الايقان من افق سماء البرهان \* بندائك في ميدان الحرب و الجدل ارتفع حنين  
مشارق الجمال في فردوس الله الغني المتعال \* بظهورك نُصبت راية البر و التقوى و مُحيت آثار البغي و الفحشاء \* أشهد  
أنك كنت كنز لآلى علم الله و خزينة جواهر بيانه و حكمته \* بمصيبتك تركت النقطة مقرها الأعلى و اتخذت لنفسها مقاماً  
تحت الباء \* أنت اللوح الأعظم الذي فيه رُقم أسرار ما كان و ما يكون و علوم الأولين و الآخرين \* و أنت القلم الأعلى الذي  
بحركته تحركت الأرض و السماء \* و توجهت الأشياء الى أنوار وجه الله ربّ العرش و الثرى \* آه آه بمصيبتك ارتفع نحيب  
البكاء من الفردوس الأعلى \* و اتخذت الحوريات لأنفسهنّ مقاماً على التراب في الجنة العليا \* طوبى لعبد ناه لمصيباتك  
\* و طوبى لإمة صاحت في بلاياك \* و طوبى لعين جرت منها الدموع \* و طوبى لأرض تشرفت بجسدك الشريف \* و  
لمقام فاز باستقرار جسمك اللطيف \* سبحانك اللهم يا إله الظهور و المعجلى على غصن الطور \* أسألك بهذا النور الذي  
سطع من أفق سماء الانقطاع \* و به ثبت حكم التوكّل و التفويض في الابداع \* و بالأجساد التي قُطعت في سبيلك \* و  
بالأكباد التي ذابت في حبك \* و بالدماء التي سُفكت في أرض التسليم أمام وجهك \* أن تغفر للذين أقبلوا الى هذا المقام  
الأعلى و الذروة العليا و قدّر لهم من قلمك الأعلى ما لا يتقطع به عرّف اقبالهم و خلوصهم عن مدائن ذكرک و ثنائک \* أي  
ربّ تراهم منجذبين من نفحات وحيك و منقطعين عن دونك في أيامک \* أسألك أن تُسقيهم من يد عطائك كوثر  
بقائك \* ثم اكتب لهم من يراعة فضلک أجر لقاك \* أسألك يا إله الأسماء بأمرک الذي به سخرت الملك و الملكوت \*  
و بندائك الذي انجذب منه أهل الجبروت \* أن تؤيدنا على ما تحبّ و ترضى و على ما ترتفع به مقاماتنا في ساحة عزک و  
بساط قربک \* أي ربّ نحن عبادک أقبلنا الى تجليات أنوار نير ظهورک الذي أشرق من أفق سماء جودک \* أسألك  
بأمواج بحر بيانک أمام وجوه خلقک أن تؤيدنا على أعمالِ أمرتنا بها في كتابک المبين \* انک أنت أرحم الراحمين \*

مقصودٌ من في السموات والأرضين \* ثم أسألك يا إلهنا و سيدنا بقدرتك التي أحاطت على الكائنات و باقتدارك الذي أحاط الموجودات أن تنور عرش الظلم بانوار نير عدلك و تبدل أريكة الأعتساف بكرسي الأنصاف بقدرتك و سلطانك أنك أنت المقتدر على ما تشاء \* لا إله إلا أنت المقتدر القدير \*

که مضمون لوح مبارک به فارسی چنین است :

«این زیارتی است که در اقی اعلی از قلم ابیہیم در حق حضرت سیدالشہداء حسین بن علی روح ماسواہ فدائ نازل گردید.»

اوست تسلیت گرو و تسلی دهنده گویا و دانا

خداوند خودگواه است که هیچ خدایی جز او نیست و آن کس که آمده همان است که وعده ظهورش در کتب و صحف قبل داده شده و در دلہای مقربین و مخلصین همواره مذکور بوده و سادہ بیان در ملکوت عرفان بہ آن ندا داده است. ای احزاب ادیان براستی کہ ایام خزان و اندوہ فرارسیدہ زیرا کہ بر مشرق حجّت و مطلع بیان وارد گشت آنچه کہ ساکنان خیام مجد را در فردوس اعلی بہ گریہ و زاری واداشت و فریاد و فغان اہل سراپردہ فضل را در بہشت برین بلند نمود.

خداوند خودگواه است کہ هیچ خدایی جز او نیست و کسی کہ ظاہر گشت اوست همان گنج پنهانی و راز نہفتہ ای کہ با ظهور او خداوند اسرار ماکان و مایکون را فاش نمود در این روز بود کہ آہ قبل بہ این آہ مبارکہ «یوم یقوم الناس لرب العرش و الکرسی الرفیع» منتهی گردید. یعنی روزی کہ ہمہ خلایق در ساحت قدس پروردگار یکتا کہ بر عرش و کرسی رفیع مستوی می گردد بپا خواهند خواست. در این روز بود کہ علائم و آثار ظنون و اوہام فروریخت و حکم کریمہ «انا لله و انا الیہ راجعون» متحقق گردید. این روزی است کہ نباء عظیم و مدہشنی کہ خداوند و پیامبرانہش وقوع آن را از قبل خبر داده بودند بہ ظهور رسید. در این روز مقربان درگاہ بہ سوی شراب سر بہ مہر شتافتند و از این خمیر روحانی بہ نام پروردگار مقتدر و مہیمن قیوم لاجرہ نوشیدند در این روز بود کہ صدای گریہ و زاری از کل جہات بلند گشت و لسان بیان بہ این کلاما عالیہ ناطق گردید:

«حزن و اندوہ مخصوص اولیا خدا و برگزیدگان اوست. رنج و بلا خواست دوستان خدا و امنای اوست. ہم و غم از آن

پیامبران خدا و مظاهر امر اوست.»

ای ساکنان مآثرن اسماء و ای طلعات غرفه‌های جنت اولیا و ای اصحاب وفا در ملکوت بقا جامه‌های سرخ و سفید خویش را به جامعه‌های سیاه بدل نمایند زیرا ایام مصیبت کبری و رزیه عظمی فرارسیده مصیبتی که رسول خدا را به نوحه و زاری انداخت و دخترگرامی‌اش فاطمه زهرا را جگر بگداخت ناله فردوس اعلی بلند گشت و صدای گریه و زاری از اهل سراپرده جلال و راکبین سفینه حمراء که بر تخت‌های محبت و وفا آرمیده بودند به فراز آسمان رسید. آه و فغان از ظلمی که حقایق وجود را مشتعل ساخت ظلمی که از ناقصین عهد و میثاق و منکران حجت و برهان و کافران به نعمت و احسان و مجادله کنندگان به آیات نبیات بر مالک غیب و شهود وارد گردید. ارواح ملاء اعلی فدای مصیبت‌های فرزند سدره منتهی و این راز نهفته در کلمه علیا ای کاش قلم تقدیر رقم نمی خورد و فرمان خداوند در آغاز و انجام به ظهور نمی رسیده و دیدگان خلق پیکر پاکت را افتاده بر خاک نمی دیده. مصیبت تو دریای بیان را از تلاطم بینداخت و امواج حکمت و عرفان را فرو نشانند و هیوب نسائم پروردگار را متوقف ساخت. به حزن تو آثار محو شد و اثمار ساقط گشت و آه از نهاد ابرار بلند گردید و اشک از دیدگان اخیار فروریخت. افسوس و دریغ ای سیدالشهدا و ای فخرالشهدا و ای محبوب الشهدا گواهی می دهم به وجود تو خورشید انقطاع از آسمان ابداع اشراق نمود و هیاکل مقربین به زیور تقوا آراسته گشت و نور عرفان در عالم خاک بتابید. اگر نبودی دو حرف کاف و نون به هم نمی رسید و عالم وجود محقق نمی گشت و شراب سربزه مهرالهی باز و گشوده نمی گردید. اگر نبودی کیوتبر برهان بر شاخسار بیان نمی سرایید و لسان عظمت بین ملاء ادیان سخن نمی گفت. حزن تو بین دو حرف هاء و واو فاصله و جدایی انداخت و ناله اهل توحید را در بلاد بلند نمود. به مصیبت قلم اعلی از حرکت باز ایستاد و دریای عطا از امواج فرو نشست نسائم فضل ساکن گشت و انهار فردوس از جوش و خروش بیفتاد و خورشید عدل از نور و تابش باز ماند. برآستی که تو در بین عامل امکان آیت خدایی تو بین ملل و ادیان مبدء ظهور حجت و برهانی. خداوند بوسیله تو به وعده‌اش وفا نمود و سلطنتش را ظاهر ساخت به ظهور تو راز عرفان در بلاد آشکار گشت و خورشید ایقان و اطمینان از افق آسمان برهان بدرخشید قدرت پروردگار و امر او و اسرار و حکمت‌های او به وجود تو ظهور و بروز نمود. اگر نبودی کنج پنهان خدا آشکار نمی گشت و امر مبرم و محتوم او به ظهور نمی رسیده اگر نبودی ندایی از افق اعلی بلند نمی شد و مروریدهای حکمت و بیان از خزائن قلم ابهی آشکار نمی گشت. مصیبت ظهور و شادای اهل بهشت را برهم زد و فریاد و فغان اهل ملکوت اسماء را به اوج آسمان رساند. تویی که اقبال و وسیله اقبال و جوه به مالک وجود شد و سدره الهی به این بیان احلی نطق فرمود:

«پادشاهی تنها شایسته خداوند مالک غیب و شهود بوده و هست.»

همانا اشیاء عالم در ظاهر و باطن همه یک شیء بودند چون مصیبات تو را شنیدند متشتت گشتند و به ظهورات مختلفه و الوان متنوعه درآمدند. همه هستی فدای هستی ات ای مشرق وحی خدا و ای مطلع آیت کبری همه نفوس فدای مصیبت ای مظهر غیب خدا گواهی می دهم به وجود تو انفاق در بین خلق رواج یافت و جگرهای عاشقان در هجر و فراق بگداخت برآستی که نور از مصیبات تو نوحه نمود و طور از بلا یاری وارده بر تو صیحه کشید. اگر نبودی خداوند رحمان بر موسی بن عمران در طور عرفان تجلی نمی نمود. تو را صدا می زخم و می خوانم ای منشاء انقطاع در عالم ابداع و ای سر ظهور در جبروت اختراع گواهی می دهم که باب کرم بوسیله تو در عالم گشوده شد و نور قدم توسط تو بین امم طلوع نمود. دست امید تو به سوی خدا دستهای امید خلق را به جانب منزل آیات بالا برد و اقبال تو بسوی افق ابهی اقبال کائنات را به مظهر بینات موجب گشت. تویی آن نقطه ای که ما کان و ما یکون از آن منشعب و متکثر گردید تویی آن معدنی که جواهر علوم و فنون از آن استخراج گشت و به ظهور رسید. به مصیبت تو قلم تقدیر متوقف شد و آب از دیدگان اهل تجرید جاری گردید. حزن آن اساس و بنیان عالم هستی را بلرزاند و حکم وجود را به ورطه عدم نزدیک ساخت. هر بحر بی به امر تو موج است و هر نسیمی به اراده تو در هیوب و مرور و هر امر محکمی به خواست تو ظاهر و آشکار. حکم کتاب خدا به برکت وجود تو در بین احزاب ثابت گشت و فرات بخشش و رحمت او به وجود تو در یوم موعود جاری گردید. بسوی تو روی آورده ام ای راز پنهان تورات و انجیل و ای مطلع آیات خداوند عزیز و جمیل. به تو شهر انقطاع بنا گردید و پرچم تقوی بر فراز بقعه هایش برافراشته گشت. اگر نبودی در عالم وجود بویی از عرفان به مشام نمی رسید و از روایح قدس الهی در شهرها و دیار نسیمی نمی وزید. قدرت تو قدرت و سلطنت خدا را نشان داد و عزت و اقتدار او را آشکار ساخت. به وجود تو دریای جود به موج آمد و سلطان ظهور بر عرش وجود مستوی گردید. برآستی تو بودی که پرده های جلال را شکافتی و بنیان اهل ظلال را متزلزل ساختی تو بودی که آثار ظنون را محو نمودی و اثمار درخت اوهام را ساقط کردی. خون پاکت مدینه عشاق را بیار است و نور آفاق را ظلمانی ساخت. به وجود تو عاشقان به مقر فدا و مشتاقان به مبدء نور لقاء شتافتند. ای سر وجود و ای مالک غیب و شهود نمی دانم کدامین مصیبات را بازگو کنم و از کدامین بلیهات در بین خلق سخن بگویم. علم الهی از تو بر قلوب مشرق شد و آیات بزرگ خدا از تو در عالم به ظهور رسید. یاد و ذکر پروردگار از طریق تو بر دل های خلق بنشست و اوامر و احکام تو توسط تو به عالم ناسوت صدور یافت. ای قلم اعلی بگو نخستین نوری که درخشید و ظاهر گشت و نخستین نفعه طیبه ای که وزید

و مرور نمود نثار وجودت ای نسیم سدره بیان و ای بوی خوش درخت ایقان در فردوس عرفان خورشید ظهور به وسیله تو طلوع نمود و مکلم طور توسط تو نطق فرمود و حکم عفو و بخشش به وجود تو در بین خلق ظاهر گردید. گواهی می دهم که تویی صراط خدا تویی میزان خدا تویی مشرق آیات و مطلع اقتدار خدا و تویی مصدر اوامر محکمه و احکام نافذ خدا تویی مدینه عشق و عاشقان سپاهان آن و تویی سفینه خدا و مخلصان ملاحان و راکبان آن. به بیان تو ای روح عرفان بحر عرفان به موج آمد و خورشید ایقان از افق آسمان برهان بدرخشید. ندای تو در میدان جنگ و جدال ناله مه رویان را در فردوس خداوند غنی متعال بلند نمود. به ظهور تو پرچم تقوا برافراشته شد و آثار بغی و فحشا محو گردید. گواهی می دهم که تویی گنجینه ثنالی علم خدا و تویی مخزن جواهر بیان و حکمت‌های خدا. از مصیبت تو نقطه جایگاه خود را ترک نمود و در محلی زیر حرف باء برای خود مقرر گردید. تویی آن لوح عظمی که اسرار ماکان و مایکون و علوم اولین و آخرین در آن رقم خورده است. تویی آن قلمی که به حرکت آن زمین و آسمان به حرکت آمده و توجه اشیا را به انوار وجه پروردگار مالک عرش و ثری جلب کرده است. افسوس افسوس به مصیبت تو صدای گریه و زاری در فردوس اعلی بلند گشت و حوریان در بهشت روی خاک منزل گزیدند. خوشا به حال بنده‌ای که بر مصائب تو گریست و خوشا به حال کنیزی که بر بلاهای تو ضجه و زاری نمود خوشا به چشمی که برای تو اشک ریخت خوشا به سرزمینی که به نزول پیکر پاکت متبرک گشت و خوشا به موقفی که جسم لطیف در آن مستقر گردید.

پاک و منزهی تو ای پروردگار ظهور ای تجلی کننده بر شاخه طور از تو می خواهم به حق این نوری که از افق آسمان انقطاع تابیده و حکم توکل و تفویض را در عالم ابداع ثبات بخشیده به حق اجساد که در سبیل تو قطعه قطعه گشته و جگرهایی که در راه محبت گداخته شده به حق خونهایی که در ارض تسلیم در جلوی رویت بر زمین ریخته که زائرین این مقام اعلی در ذروه علیا را مورد عفو و رحمت خود قرار دهی و برای آنان از قلم اعلایت آنچه را که بدان بوی خوش اقبال و خلوصشان از مدائن ذکر و ثنای تو قطع نگردد مقدر فرمایی. ای پروردگار آنان را می نگری که از نفحات و حیت منجذب گشته اند و در ایام تواز ماسوایت دل برینند از تو می خواهم که آنان را به دست بخشش خویش از کوثر بقایت سیراب نمایی و اجر لقاییت را برای آنان ثبت فرمایی. ای خدای اسماء! از تو می طلبم به حق امر عظیمت که ملک و ملکوت را با آن مُسخر فرمودی و به حق ندای شیرینت که اهل جبروت را با آن مجذوب ساختی ما را به آنچه مورد رضای توست و به آنچه باعث علو مقام ما در ساحت غزت توست موید فرمایی.

ای پروردگار ما بندگان تویم که به تجلیات انوار خورشید ظهورت که از آسمان بخشش طلوع نموده اقبال کرده ایم از تو می خواهیم به حق امواج بحر بیانت که در مقابل روی خلقت به ظهور رسیده که ما را به انجام اعمالی که در کتاب مبینت امر فرمودی مؤید فرمایی براستی که تویی ارحم الراحمین و مقصود اهل سماوات و ارضین. از تو می خواهیم ای خدای ما و آقایی ما به قدرتت که همه کائنات را احاطه نموده و به اقتدارت که همه موجودات را فراگرفته عرش ظلم را به ید قدرت و سلطنت خویش به نور عدل منور فرمایی و تخت اعتساف را به کرسی انصاف بدل کنی. تویی توانا بر آنچه اراده فرمایی. نیست خدایی جز تو خداوند مقتدر و توانا.

## «تفکر ساعه خیر من عبادۀ سبعین سنه»

یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است.

رسول اکرم (ص)

### سوالاتی برای تفکر بیشتر

1. چرا بسیاری از یهودیان که پیروان حضرت موسی (ع) هستند در زمان ظهور حضرت عیسی (ع) به ایشان ایمان نیاوردند؟
2. چه کسانی دستور شکنجه نمودن و به صلیب کشیدن حضرت مسیح را دادند؟
3. در زمان حضرت محمد چه کسانی به مخالفت با ایشان قیام نمودند؟
4. چرا در صدر اسلام، اعراب و مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان، بلافاصله به حضرت محمد (ع) ایمان نیاوردند؟
5. آیا در واقعه کربلا کسانی که امام حسین (ع) و یارانشان را به شهادت رساندند، ادعای مسلمانی نداشتند؟
6. فکری کنید چرا این جمعیت زیاد مسیحیان دنیا به دیانت اسلام ایمان نمی آورند؟
7. فکر می کنید نظر خاخام ها (علمای یهودی) درباره دیانت مسیحی چه باشد؟
8. فکر می کنید نظر کشیش ها درباره دیانت اسلام چه باشد؟
9. مسیحیانی که به اسلام ایمان نیاورده اند مدعی هستند که بنا بر بشارات موجود در کتبشان، منتظر ظهور حضرت محمد نبوده اند، به نظر شما این اشتباه از کجا ناشی شده است؟
10. اگر دیانت اسلام قابلیت انعطاف پذیری و هماهنگی با کلیه دوران بشر را دارد و به این علت دیگر نیازی به فرستاده الهی نیست، چرا از ابتدای تاریخ، دیانت اسلام ظاهر نشد؟ و ادیان قبل برای چه بود؟
11. من و شما چرا حضرت محمد (ع) را به عنوان پیامبر الهی پذیرفته ایم؟ آیا اگر در سه سال اول صدر اسلام بودیم، باز هم به ایشان و دیانت اسلام ایمان می آوردیم؟ با وجود مخالفت مردم و بزرگان قوم، چگونه این کار را انجام می دادید؟
12. خداوند در قرآن می فرماید که هیچ یک از افراد بشر و حتی با کمک یکدیگر هرگز نمی توانند آیاتی مانند قرآن بیاورند که اینقدر مؤثر باشد، آیا چنین کاری در قدرت خود خداوند هم نیست؟
13. آیا مطالعه و بررسی آثار ادیان مختلف، برای شما نگران کننده است؟
14. دوستی می گفت اگر نزد من سنگ با قیمتی باشد، با بررسی مجدد و مقایسه آن با جواهرات و سنگهای دیگر نه تنها ارزش آنچه داشته ام کم نمی شود بلکه اگر چیز گرانبهاتری نیابم، جواهری که داشته ام را از آن پس بیشتر دوست خواهم داشت، آیا شما با این حرف موافقت می کنید؟
15. آیا تحقیق بی غرضانه درباره تفکرات و نظرات دیگران، به ایمان و اعتقاد ما، که از روی تفکر و تحقیق انتخاب شده است، لطمه ای وارد می کند؟

برای همراهی شما خواننده گرامی در بهتر فکر کردن به سوالات فوق الذکر و رسیدن به نتیجه ای قریب به حقیقت ، در این قسمت بیاناتی از حضرت بهاء الله و حضرت عبدالههء نسبت به اعتراضاتی که بر رسول اکرم صلواة الله علیه وارد آورده اند ذکر شده تا ان شاء الله طالبان حقیقت بر تشابه اعتراضاتی که علما و رؤوس به پیامبر زمان خود می گیرند پی برند طویبی

### لمن الفائزین

حضرت بهاء الله در باب اعتراضات وارده که از حضرت رسول طلب معجزه می کردند می فرمایند :

بنام خداوند یکتا

بهتر آنکه خالصاً لوجه الرحمن قدری از آیات فرقان تلاوت نمایند و در معانی آن تفکر کنید شاید در این یوم که سلطان ایام است از رحیق عرفان محروم نمائید و از کوثر وحی و الهام بی نصیب نشوید. از جمله در این آیات مبارکه که از قبل بر محبوب عالم و سید امم نازل شده تفکر کنید میفرماید: و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعاً او تكون لك جنة من نخيل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفتجيراً او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفاً او تأتي بالله و الملكة قبيلاً او يكون لك بيت من زخرف او ترقى في السماء و لن نؤمن لرقبك حتى تنزل علينا كتاباً نقرئه قل سبحان ربى هل كنت الا بشراً رسولا این آیاتی است که مشرکین بختام انبیا روح ما سویه فداه گفته اند یعنی مضمون این آیات را شرائط ایمان قرار داده اند که اگر آن حضرت ظاهر فرماید بحق موقن شوند. حال تفکر در آن نفوس غافله نمائید که عرض کرده اند باید در ارض بطحا چشمه ای جاری کنی و یا یک بیٹی از ذهب ظاهر کنی از برای ما یا اینکه باسماں صعود نمائی مقابل چشم ما و بیائی بکتاییکه او را قرائت کنیم یا بستاننی ظاهر کنی که در آن نخیل و عنب باشد یا اینکه بحق جل جلاله و قبیلی از ملنکه بیائی اینها اموراتی بود که مشرکین حجاز از سید عالم خواستند که ظاهر فرماید تا موقن شوند آنچه بیان فرموده و معانی آن مجملی ذکر شد. حال بصر حدید و قلب اطهر و انصاف کامل ملاحظه نمائید و تفکر کنید لیحصحص لك الحق و يظهر لك صراط الله الذى ظهر بالحق و تجد نفسک علی یقین مبین. و بعد از این سوالات ملاحظه کنید که حق جل جلاله در جواب چه فرموده، میفرماید: بگو هل كنت الا بشراً رسولاً و اگر این عرایض مقبول میشد و حق تعالی سلطان ظاهر میفرمود آنچه را که خواسته بودند بزعم آنها دیگر در ارض احدی منکر و معرض بر حسب ظاهر مشاهده نمیشد و حال آنکه در مقام دیگر میفرماید اگر ببینند جمیع آیات را بحق مقبل نشوند و بافق اعلى توجه نمایند. [59]

و همچنین راجب به اعتراضاتی که به مخالف بودن قواعد قرآنی با صرف و نحو آن زمان داشته ، می فرمایند قوله تعالی :

فکرکن در آیاتی که فرقان از سماء مشیت رحمن نازل شد اهل طغیان چه مقدار اعتراض نموده اند گویا از نظر شما محو شده لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود شاید خود را بشناسی که در حین اشراق شمس محمدی از افق عز صمدانی چه مقدار



اعتراض نمودی غایت آنست که در آن آیام با اسم دیگر موسوم بودی چه اگر تواز آن نفوس نبودی هرگز در این ظهور بر حق اعتراض نینمودی. از جمله اعتراض مشرکین در این آیه مبارکه بود که میفرماید: لا تفرق بین احد من رسله، اعتراض نموده اند. که احاد را مابین نه و به این جهت بر کلمه محکمه الهیه اعتراض و استهزاء نموده اند. و همچنین بر آیه مبارکه: خلق لکم ما فی الارض جمیعاً ثم استوی الی السماء فسویهن سبع سموات، اعتراض نموده اند که این مخالف آیات دیگر است چه که در اکثر آیات سبقت خلق سما بر ارض نازل شده. و همچنین بر آیه مبارکه: خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکه اسجدوا لآدم، اعتراض نموده اند که سجود ملائکه قبل از تصویر خلق بوده و اعتراضاتیکه در این آیه مبارکه الهیه نموده اند البته استماع نموده اید. و همچنین بر آیه مبارکه: غافر الذنب قابل التوب شدید العقاب، اعتراض نموده اند که شدید العقاب صفت مضاف بفاعل است نعت معرفه واقع شده و مفید تعریف نیست. و همچنین در حکایت زلیخا که میفرماید: و استغفری لذنبک انک کنت من الخاطئين، اعتراض نموده اند که باید خاطئات باشد چنانچه از قواعد قوم است در جمع مؤنث: و همچنین بر آیه مبارکه: و کلمه منه اسم المسیح، اعتراض نموده اند که کلمه تأنیث دارد و ضمیر راجع بکلمه باید مؤنث باشد. و همچنین در احدی الکبر و امثال آن مختصر آنکه قریب سیصد موضع است که علمای آن عصر و بعد بر خاتم انبیاء و سلطان اصفیاء اعتراض نموده اند چه در معانی و چه در الفاظ و گفته اند اینکلمات اکثر آن غلط است و نسبت جنون و فساد بآن معادن عقل داده اند قالوا آنها ای السور و الآیات مفتريات و بهمین سبب اکثری از ناس متابعت علما نموده از صراط حق مستقیم منحرف شده و باصل جحیم توجه نموده اند. [60]

حضرت عبدالبهاء در باب اذیت و آزاری که بر پیامبر هر زمان وارد میشود میفرماید:

" در آیام نور همدی و سراج مأل اعلی حضرت رسول محمد بن عبدالله علیه آلاف من التَّحیة و الثناء مَطَّلَع نیستند. یکی فریاد میکرد " أفتری علی الله کذباً أم به حیثه ". یکی نعره میزد " إن تتبعون إلا رجلاً مسحوراً ". دیگری " یا ایها الذی نزل علیه الذکر إنک لم تجنوت " میگفت. دیگری " إن هذا إلا أساطیر الاولین ". دیگری " أضغاث أحلام بیل افتریه بل هو شاعر " تقریر میکرد. و دیگری " وإذا رأوک إن یتخذهونک إلا هزواً " معامله مینمود. و دیگری " أ هذا الذی بعث الله رسولا " فریاد میزد. و دیگری از مشاهیر علمای آن عصر نصر بن حارث " اللهم إن کان هذا هو الحق من عندک فأمطر علينا حجارة من السماء " جسارت میکرد. و از این قبیل وقایع بسیار. باید هر انسانی در آن تأمل نماید تا بداند که هر وقت کوکبی درخشنده از افق نبوت کبری درخشیده خفاشان چه کردند و چه گفتند و چگونه اذیت و آزار وارد آوردند و درجه غرور و استکبار بچه مقامی بود و چگونه پدران بر پسران مهتدی ملامت و شماتت مینمودند. ولید منکر و معرض پسرش مؤمن، ابوجهل منکر پسرش عکرمه مقبل. آن دو پدر شهیر بادین دو پسر مؤمن موقن فقیر چه قدر شماتت و ملامت نمودند. و حضرت رسول علیه السلام این دو پسر را میدیدند میفرمودند " یخرج الحي من الميت و یخرج الميت من الحي ". باری محزون مباش دلخون مگرد عنقریب خویش و پیوند فریاد برآرند: تالله لقد آثرک الله علينا. شما باید نهایت احترام و رعایت را بجناب پدر مجری دارید.

این از وصایای الهی در این دور است. از الطاف الهی امیدواریم که نفوس مظهر این آیه مبارکه گردند:

" ربنا إنا سمعنا منادياً ینادی للایمان أن آمنوا بربکم فآمننا ". حضرت موسای کلیم وقتیکه ظاهر شد فریاد برآوردند که شخص قاتلی فراری حال مراجعت نموده و دعوی نبوت مینماید. و یوم بعثت حضرت مسیح صبیح صلیح روحی له الفداء علماء یهود فریاد برآوردند و ویلا این بی پدر دعوی تأیید بروح القدس مینماید و خطاب بمریم مینمودند " یا أخت هارون ماکان أبوک أمراً سوء و ماکانت أمک بغیاً " و در یوم ظهور نیر هدایت کبری حضرت محمد مصطفی روحی له الفداء " إن هذا إلا بشرأ مثلنا یأکل الطعام و یمشی فی الأسواق لولا أنزل الیه ملک فیکون معه نذیرا "، فریاد میزدند. باری بکرات حلقوم مبارک را چنان فشرودند که نزدیک بود " إنا لله و إنا الیه راجعون " بفرماید. چنانکه مکتور در کتب است که روزی ابی جهل حلق

آنحضرت را در خانه کعبه چنان فشار داد که نزدیک تسلیم روح شدند. در این اثناء حمزه عموی حضرت از شکار مراجعت مینمود کمانی در دست داشت هجوم برایی جهل نمود و حضرت را از اذیت آن بدبخت نجات داد. پس ابی جهل گفت مگر تو نیز متابعت این شخص نمودی؟ تا آن زمان حمزه مؤمن نبود ولی حمیتش بجوش آمد در جواب گفت: بلی من نیز متابعت او نمودم. همین حمایت سبب شد که بنور ایمان موفق گشت. حضرت چون عناد اهل مکه را بنهایت شدت ملاحظه فرمود بسمت طائف شتافت بلکه آنان کلمه حق استماع کنند. جوانان و اوپاش طائف بر سر حضرت جمع شدند و به تحقیر پرداختند و به پاشنه پای آنحضرت سنگ زدند تا آنکه خون جریان نمود از شدت الم حضرت نشستند. معرضین آمدند حضرت را بلند کردند گفتند باید بروی چون حرکت فرمودند باز به پاشنه مبارک سنگ زدند و سب و شتم روا داشتند. تا آنکه حضرت باغ یکی از بزرگان رسید احتراماً بصاحب باغ متعرضین عقب کشیدند. صاحب باغ با مهمان خویش در بالا دم در پیچه نشسته بودند. مهمان گفت که این شخص بسیار صدمه خورده و خسته شده از برای او خوشه انگوری بفرست. صاحب باغ امتناع کرد مهمان اصرار نمود مجبوراً بواسطه غلام خویش که نام او عداس بود خوشه انگوری فرستاد. عداس چون از اهل نینوا بود و از امت یونس علیه السلام حضرت از او سؤال فرمودند تو از کجائی؟ گفت از نینوا هستم. فرمودند نینوا مدینه یونس علیه السلام است. غلام چون از اهل حجاز نام یونس علیه السلام را شنیده بود با نهایت استغراب عرض کرد که شما یونس را میشناسید؟ جواب فرمودند: بلی یونس برادر من است و از انبیای الهی است و صاحب آیات باهره. غلام از بیان حضرت بسیار شادمان گشت دست حضرت را بوسید. صاحب بستان بمهمان خویش گفت دیدی چگونه غلام من از دست رفت و این شخص او را اضلال نمود زیرا دست او را بوسید؟ باری عداس مورد مؤاخذه گشت تا اینکه مجبور بر فرار شد. مقصود اینست که بعضی را گمان چنان که در زمان اشراق نور نبوت جمیع خلق فریاد برآورند سمعنا و اطعنا (گوش می دهیم و اطاعت می کنیم) ، دیگر نمیدانند چه بلایائی بر آن جوهر وجود وارد شد و چه انکار و استکبار از عموم دیدند؟ این است که میفرماید ا فکلما جانکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم؟ ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون [61]

و نیز حضرت بهاء الله می فرماید :

" حضرت خاتم انبیاء روح ما سواه فداه از مشرق امر الهی ظاهر و با عنایت کبری و فضل بی منتهی ناس را بکلمه مبارکه توحید دعوت نمودند. و مقصود آنکه نفوس غافله را آگاه فرمایند و از ظلمات شرک نجات بخشند و لکن قوم بر اعراض و اعتراض قیام کردند و وارد آوردند آنچه را که معشر انبیاء در جنت علیا نوحه نمودند. در انبیای قبل تفکر نما هر یک باعراض قوم مبتلا گشتند. بعضی را بجنون نسبت دادند و برخی را سحار گفتند و حزبی را کذاب. بمتاباه علمای ایران سالها از حق جل جلاله ظهور این آیام را میطلبیدند و چون افق عالم منیر و روشن گشت کل اعراض نمودند و برسفک دم اظهارش فتوی دادند... " [62]

" سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا است و در اول، امر آنحضرت آن بود که شنیدید. چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج طینت وارد آوردند. چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محل عبور آن حضرت میریختند. و این معلوم است که آن اشخاص بطنون خبیثه شیطانیه خود اذیت بان هیکل ازلی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبدالله انبی و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نصر بن حارث جمیع آنحضرت را تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهایی که نعوذ بالله من ان یجری به الماء او یتحرک علیه القلم او یحمله الالواح. بلی این نسبتها بود که سبب ایامی مردم نسبت به آن حضرت شد و این معلوم و واضح

است که علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس می آمد چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد. اینست که آن حضرت فرمود :

" ما اودى نبی بمثل ما اودیت " و در فرقان نسبتها که دادند و ادیتها که بآنحضرت نمودند همه ماکور است فارجعوا الیه لعلکم بمواقع الامر تطلعون. حتی قسمی بر آنحضرت سخت شد که احدی با آنحضرت و اصحاب او چندی معاشرت ننمید و هر نفسی که خدمت آنحضرت میرسید کمال ادیت را با او وارد می نمودند. در اینموقع یک آیه ذکر مینمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آنحضرت نوحه و ندبه نمائی. و آن آیه در وقتی نازل شد که آنحضرت از شدت بلا یا و اعراض ناس به غایت افسرده و دلتنگ بود، جبرئیل از سدره المنتهای قرب نازل شد و این آیه تلاوت نمود " و ان كان كبر عليك اعراضهم فان استطعت ان تبغى نفقا في الارض او سلما في السماء " که ترجمه آن اینست که اگر بزرگ است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین و ایدای ایشان، پس اگر مستطعی و میتوانی طلب کن نقبی در زیر ارض یا نردبانی بسوی آسمان، که تلویح بیان اینست که چاره نیست و دست از تو بر نمیدارند مگر آنکه در زیر زمین پنهان شوی و یا باسما فرار نمائی. و حال امروز مشاهده نما که چقدر از سلاطین با اسم آن حضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظل او ساکنند و به نسبت بآنحضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته ها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند. و سلاطینی هم که در ظل آنحضرت داخل نشده اند و قمیص کفر را تجدید نموده اند ایشانهم بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترفند. اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی. و این لابد است از برای جمیع انبیاء که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه الیوم ملاحظه میگردد. و لیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لایزال طائف حول ایشانست و همیشه با ایشانست و آنی انفکاک نیابد و آن سلطنت باطنیه است که احاطه نموده کل من فی السموات و الارض را .... " [63]

حضرت بهاءالله نسبت به بعضی از اعتراضات واره بر تصمیماتی که حضرت رسول اتخاذ کرده اند می فرمایند قوله الجمیل :

حق در کتب قبل جمیع عباد را ابن خود خوانده و این نظر بتجلیات انوار نیر رحمتی است که بر کل سبقت گرفته و بسیاری از آن ابناء مخالفت نمودند و هر منصفی گواهی داده و میدهد بر آنچه از قلم اعلی جاری شده. آیا در شیطان چه میگویند که با جلالت قدر و مقام از مواقع و مکامن قرب و لقا محروم ماند بقول بعضی معلم ملکوت بوده. آیا این مقام را که عطا فرمود و در یک آن از اعلی مقام ملکوت باسفل مقام عالم ناسوت مقرر یافت و از جمیع فیوضات ممنوع و محروم با یفعل مایشاء چه میتوان گفت وقتی قابل عنایت و رحمت بود و هنگامی سزاوار غضب و نقیمت. درباره حرم رسول الله تفکر نمایند آن حضرت روح ماسویه فداه فرموده کلمینی یا حمیراء کلمی و اینکلمه علیا که از مشرق فم اراده مولی الوری جاری بر کمال عنایت و شفقت حضرت حاکمیت و حال حزب شیعه میگویند در باره اش آنچه را که کل میدانند. آیا آن قبول را سبب چه و این رد حزب شیعه را علت چه یکی از مطارنه انطاکیه گفته نفسیکه در انتهای مردود میشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول فرمود و محرم فرارش نمود؟ قل تفکروا یا قوم ثم انصفوا فیما نطق به مکلم الظور اذ استوی علی عرش الظهور و لا تکنوا من الظالمین. یکی از اجله انصار که موسوم بطعیمه بود بعد از طلوع نیر حجاز از افق یثرب آنچه داشته با مهاجرین مساوات نموده و بعد مع کمال تقرب ظاهر شده از او آنچه که عین حقیقت گریست. بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود و حضرت متفکر و متحیر چه که در اول امر چنین امور سبب اضطراب و انقلاب عباد است. در آن حین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت نمود انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله و لا تکن للخائنین خصیما. باری بما انزله

الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ رَجُوعَ نَمَائِنِد در باره خلقت انسان میفرماید بل هم فی لبس من خلق جدید این حین غیر حین قبل و بعد است قل تفکر لعلک تتخذ الانصاف لنفسک معیناً.

از این امور گذشته دو جهت در انسان موجود جهت الی الله و جهتی الی نفسه وقتیکه لحاظ عنایت بجهت اول ناظر ذکر مینماید درباره او آنچه را که فوق آن در عالم خلق موجود نه. یا عنادلیب علیک بهائی بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت صادق چه میگوئی این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیه باو متمسک و متشبثند آن حضرت او را امام و وصی فرمود و حکم در این فقره ثابت بعد عزلش نمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زواره که از اجله اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا میشود امام عزل شود در جواب فرمودند بدا شد. راوی این حدیث کلینی و معترض زواره هر دو نزد اصحاب رجال مؤتلفند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به القلم الاعلی فی هذا المقام العزیز البدیع. دیگر معلوم و واضحست که معترضین و معترضین در این مقام چه گفته‌اند منم من قال اگر قابل نبود از اول چرا پیشوای خلق قرار فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام مقام هدایت خلقست در رتبه اولی و در عقیده شما آن حضرت دارای علوم اولین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر شود. باری ذکر این فقرات نظر بعقاید خود آن حزبست پیشه بدلیک کل منصف و کل عالم و کل صادق امین. در هر صورت جمعی از عباد در هر قرن و عصری اعتراض مینمودند. بعد از غزوه احد اعراب اطراف بتهنیت قریش رفتند سلاقه که شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند بسفیان گفته اگر کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر باو میدهم. از این کلمه نارطمع و حرص در سفیان مشتعل از مکه هفت تن از اعراب فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما بایمان فائز شدند و بوحدانیت حق و رسالت تو مقرر و معتزفند استدعا آنکه بعضی از اصحاب امر نمائی با ما بیایند و احکام الهی را از حلال و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند. حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد که با آن جماعت بمیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند. عاصم و من معه حسب الامر عازم آن حدود شدند و بعد از توجه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل یشرب و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای محمد چرا او را خبر نداد که این جمع بنفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آن حضرت نمودند. یا ایها الناظر الی الوجه معترض لازال بوده و خواهد بود. و در یکمقام هم نفس منکور بصدق تکلم نموده چه که اعمال این حزب در اول آیام نعوذ بالله منکر فی الحقیقه انسان نمیتوانست حمل نماید و لکن در باره این مظلوم بانصاف تکلم نموده چه که آن جناب و مظاهر عدل و انصاف و صدق گواهی میدهند که این مظلوم بهمت تمام در لیالی و آیام بعد از ورود عراق باذن حضرت سلطان بتهذیب نفوس و تطهیر افئده و قلوب برخاست و از فضل و عنایت حق جل جلاله نزع و فساد و جدال را منع نمود منعماً عظیماً فی الكتاب و عباد را باعمال طیبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم. قریب چهل سنه میشود که در هیچ محل نار حرب مشتعل نشده بلکه بکثر نصایح الهی و حکمت ربانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت امید آنکه از بعد آثار فساد و نزاع و جدال در عالم نماند نسل الله تبارک و تعالی ان یؤلف بین قلوبهم و یؤید هم علی تهذیب نفوس العباد و اصلاح البلاد انه علی کل شیء قدید. [64]

حضرت عبدالهء در رساله مدینه یاد آور می شوند که برخی از حوادث دوران حضرت رسول فقط برای آزادی افراد از تعصبات بوده ، می فرمایند :

” آیا حدیث مشهور ( اطلبوا العلم و لو بالصین ) را فراموش نموده‌اند ؟

و این معلوم است که اهل صین در درگاه احدیت از مردودترین ناس محسوب چه که عباده اصنام و غافل از عبودیت خبیر علام بوده‌اند و اهل اوروپ اقلاد از اهل کتاب و مقرب و معترف بعزیز و هابند و در آیه مبارکه ( و لتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ) مصرح پس طلب علم و معارف از ممالک امت انجیل جائر و موافق تر است . حال چگونگی تعلم از عبده اوئان مقبول عند الله و تعلم از اهل کتاب

مبغوض درگاه کبریاست ؟ و همچنین در غزوه احزاب ابوسفیان بنی کنانه و بنی قحطان و بنی قریظه یهود را با خود متفق نموده با کافه طوائف قریش بر اطفاء

سراج الهی که در مشکاة یثرب برافروخته بود قیام نمودند . و چون در آنزمان اریاح امتحان و افتتان از هر جهت بقوه شدیده در هیوب بود بقوله تعالی (الم أحسب الناس أن یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ) و مؤمنین قلیل و اعدا بهجوم عمومی برخاسته خواستند که آفتاب مشرق حقیقت را بغبار ظلم و جور تیره گردانند حضرت سلمان بحضور مطلع وحی الهی و مهبط تجلیات فیض نامتناهی حاضر عرض نمود که در ممالک فرسیه بجهت محافظت و صیانت خود از اعدا باطراف مملکت حضر خندق نمایند و این بجهت محافظه از هجوم بغتی بسیار موافق و مفید . آیا آن منبع عقل کلی و معدن حکمت و علم الهی فرمودند که این از عادات ممالک شرکیه کفریه مجوس است و اهل توحید را اتباع جائز نه و یا آنکه جمیع موحدین را سریعاً بحضر خندق امر فرمودند حتی بنفس مبارک آلت حضر را برداشته و بمعاونت اصحاب و احباب قیام فرمودند ؟ و از این گذشته در کتب کافه فرق اسلامیة از تواریخ و غیره

که علمای عظام و مورخین فخام تصنیف نموده‌اند مذکور که بعد از طلوع نیر آفاق از مشرق حجاز که فی الحقیقه از اشعه ساطعش هیئت عمومیة امکان مستتیر و تغییر و تبدیل کلی در ارکان عالم بنزول شریعت جدیدة الهیه و تاسیس مبانی حکم ربانیه پیدا شد شریعت مقدسه سماویه در بعضی احکام مطابق عادات مألوفه اهل جاهلیه نازل شد . از آنجمله حرمت و رعایت اشهر حرام و حرمت اکل لحم خنزیر و اعتبار شهر قمریه و اسمانشان و غیر از این امور کثیره ایست که بعینه و بعبارته از کتب نقل میشود ( و کانت الجاهلیة تفعل اشیاء جاءت شریعة الاسلام بها فکانوا لا ینکحون الامهات و البنات و کان أقیح شیء عندهم التجمع بین الاختین و کانوا یعیبون المتزوج بامرأة أویه و یسمونه الصّیّین و کانوا یحجّون البیت و یعتمرون و یحرمون و یطوفون و یسعون و یقفون المواقف كلها و یرمون الجمار و کانوا یکبسون فی کل ثلاثة اعوام شهراً و یغسلون من الجنابة و کانوا یدأومون علی المضمضة و الاستنشاق و فرق الرأس و السواک و تقليم الاظفار و تنف الابط و کانوا یقطعون ید السارق الیمنی ) .. حال نعوذ بالله میتوان بخاطر آورد که چون در بعضی احکام شریعت غرا (اسلام) با عادات اهل جاهلیه که مطرود جمیع طوائف‌اند و چه

مشابهت دارد نقصی وارد است و یا خود تصور میتوان کرد که استغفر الله حق غنی مطلق اتباع آراء کفریه فرموده ؟ حکمت بالغه الهیه بسیار . آیا از قدرت حق بعید و ممتنع بود که شریعت مبارکه را من دون مشابهت عادتی از عادات امم جاهلیه نازل فرماید ؟ بلکه مقصود از این حکمت کلیه این بود که عباد از قیود تعصبات جاهلیه آزاد شوند و این اقوالی را که البیوم وسیله تخدیش اذهان و تشویش وجدان بیچارگان نموده بر زبان نرانند . و لکن بعضی از نفوس که از حقائق کتب الهیه و جوامع صحف نقلیه و تاریخیه کما هی اطلاع ندارند خواهند گفت که این کیفیات و عادات از سنن جلیله حضرت خلیل علیه السلام است و در میان اقوام جاهلیه باقی و برقرار بود و در مدلول آیه مبارکه ( اتبع مله ابراهیم حنیفاً ) داخل . لکن در جمیع کتب و صحف فرق اسلامیة این مسلم و مذکور است که احترام اشهر حرام و اعتبار اشهر قمریه و قطع یمین سارق از سنن حضرت خلیل علیه السلام نیست و از این گذشته الآن کتاب توراة موجود و شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام در او مذکور مراجعت کنند اگر بتفصیل این مسئله پردازیم از مقصود اصلی تألیف این رساله بازمانیم لذا اختصار اولی " [65]

رساله حاضر را با بیانی از حضرت عبدالبهاء به پایان می‌رسانیم تا فراخوری شود جهت تامل ، باری تاملی عمیق با وجدانی آگاه و بیدار که امید است یر منزل مقصود را در پی داشته باشد .

#### قوله الجمیل

" از ابتدای تاریخ چهار صد و نود هجری تا سده ششصد و نود و سه هجری متصل از او روپ ملوک و سرداران و سرامندان ببریة الشّام و مصر تردد مینمودند و چون عاقبت جمیع مراجعت نمودند در مدّت دو بیست سال و کسری آنچه از سیاست و مدنیت و معارف و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم مستحسنه ممالک اسلامیّه مشاهده کردند بعد المراجعة در او روپ تأسیس نمودند مبدا تمدن او روپ از آن زمانست . ای اهل ایران تکاسل و تراخی تا کی متبوع و مطاع کلّ آفاق بودید حال چگونه از عزّ قبول باز مانده در زاویهٔ خمول خزیده‌اید ؟ منشأ معارف و مبدا تمدن جهانیان بودید اکنون چگونه افسرده و محمود و پژمرده گشته‌اید ؟ سبب نورانیت آفاق بوده‌اید حال چگونه در ظلمات غفلت و کسالت باز مانده‌اید ؟ چشم بصیرت را باز و احتیاجات حالیهٔ خود را ادراک نمائید کمر همت و غیرت بر بندید و در تدارک وسائط معارف و مدنیت بکوشید . آیا سزاوارست که طوائف و قبائل اجانب فضائل و معارف را از آثار اسلاف و اجداد شما اقتباس نمایند و شما که اولاد و وارثید محروم بمانید ؟ آیا این پسندیده است که همسایگان و مجاوران لیل و نهاراً در تشبّث و مسائل ترقّی و عزّت و سعادت بجان و دل بکوشند و شما از تعصّب جاهلیّه بمضاددت و منازعت و هوی و هوس خود مشغول گردید ؟ و آیا این ممدوح و محمود است که این ذکاء فطری و استعداد طبیعی و فطانت خلقیه را در کسالت و بطالت صرف و ضایع نمائید ؟ باز از مقصد دور افتادیم ... " [66]

" استعیدوا بالله یامعشر العلماء ولا تجعلوا انفسکم حجاً باینی و بین خلقی ... ایاکم أن یمنعکم ذکر النبی عن هذا النبأ الأعظم او الولاية عن ولاية الله المهیمن علی العالمین . قد خلق کل اسم بقوله و علق کل أمر بأمره ... هذا أمر اضطرب منه ما عندکم من الأوهام و التماثل . "

علمای اسلام را نصیحت می نماید که مبدا مانند حجاب میان او و مردمان قرار گیرند و مبدا کلمه نبی ایشان را از نبأ عظیم بازدارد و یا امر ولایت آنان را از ولایت خداوند قدیر منع نماید . زیرا هر اسمی به قول او خلق شده و هر امری به امر او وابسته و منوط گردیده است . این همان امری است که بواسطه آن بت‌های وهم و گمان شما مضطرب و پریشان شده است .

کتاب اقدس بند ۱۶۷ .

1. زمینه روانشناسی ص 125
2. ایقان ص 189 ، قاموس ایقان ج 2 ص 1108 - 1106 برای توضیح معنای عام آن رجوع شود به مائده آسمانی 8 ص 189 ، مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج 3 ص 437 و توقیعات حضرت ولی امرالله ج 1 ص 228
3. ایقان ص 198
4. برای تشریح آن رجوع شود به مفاوضات عبدالبهاء صص 52 - 44 ، به عنوان نمونه طبق آماری کمی از دیانت بهائی باید ذکر کرد تا حال 100 جلد از آثار حضرت بهاءالله شامل 2600 مکتوب یا رساله یا کتاب ، 6000 اثر از حضرت عبدالبهاء ، 2300 اثر از حضرت ولی امرالله و ده ها اثر از حضرت باب ، در حدود 400 موضوع ، در مرکز جهانی بهائی جمع آوری شده است ( ایران زادگاه آئین بهائی 6 - 5 )
5. مفاوضات عبدالبهاء ص 16 - 15
6. تاریخ علوم و ادبیات در ایران / دکتر صفا ص 3 ، ایران در زمان ساسانیان / کریستن سن ص 267
7. تاریخ اجتماعی ایران ج 2 صص 26 - 24
8. ایران در زمان ساسانیان ص 318
9. منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج 2 ، ص 213
10. سوره علق آیه 5 تا 1
11. سوره مدثر آیه 7 تا 1
12. لوح اقتدارات ص ۲۳۷
13. لوح اقتدارات ص 287
14. سوره اخلاص آیه 4 تا 1
15. سوره حجر آیه 95 - 94
16. خطابات حضرت عبدالبهاء ج 3 ص 2
17. مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله ص 270
18. مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله ص 277
19. خطابات حضرت عبدالبهاء ج 1 ص 177
20. مائده آسمانی 2 ص 86 و 87
21. مفاوضات عبدالبهاء ص 16
22. پیام ملکوت ص 379 ، مفاوضات عبدالبهاء ص 17
23. خطابات حضرت عبدالبهاء ج 1 ص 199
24. پیام ملکوت ص 382
25. خطابات حضرت عبدالبهاء ج 1 ص 83
26. پیام ملکوت ص 76
27. مفاوضات عبدالبهاء ص 19



خطابات حضرت عبدالبهاء ج 3 ص 50	.28
رساله مدنيه صص 107 - 104	.29
مفاوضات عبدالبهاء ص 128 و 129	.30
خطابات حضرت عبدالبهاء ج 2 ص 62 - 61	.31
خطابات حضرت عبدالبهاء ج 1 ص 210 و 211	.32
مائده آسماني 5 ص 74	.33
خطابات حضرت عبدالبهاء ج 1 ص 57	.34
خطابات حضرت عبدالبهاء ج 2 ص 57 - 56	.35
خطابات حضرت عبدالبهاء ج 1 ص 19 - 18	.36
منتخبتي از آثار نقطه اولي ص 30	.37
پيام ملكوت ص 367 - 366	.38
ادعيه حضرت محبوب ص 131	.39
خطابات حضرت عبدالبهاء ج 1 صص 85 - 81	.40
اشراقات ص 292	.41
خطابات حضرت عبدالبهاء ج 1 ص 194	.42
خطابات حضرت عبدالبهاء ج 3 ص 71 - 70	.43
اشراقات ص 375 - 374	.44
مائده آسماني 9 مطلب 106	.45
مائده آسماني 9 ص 5 - 4	.46
مائده آسماني 9 ص 47 - 46	.47
موسوعة كلمات الامام الحسين، ص 361	.48
. قصص، آية 21	.49
اعيان الشيعة، ج 1، ص 588	.50
بحار الانوار، ج 44، ص 329	.51
وقعة الطّف، ص 201	.52
ارشاد، شيخ مفيد، ج 2، ص 30	.53
مفاتيح الجنان، زيارت مسلم بن عقيل، ص 402	.54
التهذيب، شيخ طوسي، ج 6، ص 76	.55
فرهنگ عاشورا، ص 279	.56
فرهنگ عاشورا، ص 279	.57
آثار قلم اعلى جلد 7 ص 31	.58
اقتدارات حضرت بهاء الله ص 286	.59
اقتدارات حضرت بهاء الله ص 206 - 205	.60

- .61 پیام ملکوت ص 284 - 286
- .62 مجموعه بزگ الواح - چاپ مصر صفحه 270
- .63 ایقان ص 87 - 90
- .64 اقتدارات حضرت بهاءالله ص 5 - 9
- .65 رساله مدنیه ص 35 - 37
- .66 رساله مدنیه ص 108 - 109